



درآمد

در سالهای اخیر کتابها، رساله‌ها و مقاله‌های بسیاری دربارهٔ وضع بد و خوب روزنامه‌ها، مجله‌ها و نشریه‌های مختلف و نیز دربارهٔ تاریخچهٔ روزنامه‌نگاری در ایران، یا خاطراتی از نویسندگان و شعرا و مطبوعاتیان چاپ و منتشر شده‌است. همچنین در این مدت راجع به مسائل و مشکلات ناشی از سانسور مطبوعات که حکام پیشین از لحاظ ذکر نامها و نقل و تحریر ترکیبها، جمله‌ها و اندیشه‌های خاص اعمال می‌کردند، اظهارنظرهای گاه ضد و نقیضی شده‌است. ولی هنوز هم مطالب مستند و مبتنی بر مدارک زیادی از آغاز کار رسانه‌های چاپی فارسی زبان در ایران تاکنون وجود دارد که بر اثر وجود اختناق و سانسور شدید در ادوار مختلف بخصوص در دورهٔ حکومت پهلوی‌ها، متأسفانه بسیاری از آنها چاپ و منتشر نشده‌است.

بدیهی است که سخن گفتن دربارهٔ تاریخ پرفراز و نشیب روزنامه‌نگاری، آن

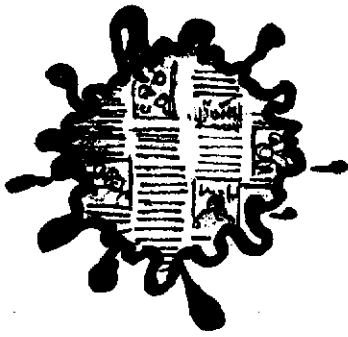
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مطبوعات ایران در

دورهٔ پهلوی

(بخش اول)

مهدی بهشتی پور



مطبوعات از رضاخان میرپنج تا رضاشاه

رضاخان میرپنج پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ قدرت زیادی در حکومت به دست آورد. این شخصیت گمنام یک شبه ره چند صد ساله را طی کرد و ملقب به سردار سپه شد. در اواخر عمر کوتاه کابینه چهار ماهه سیدضیاءالدین طباطبایی به جای مسعود کیهان عهده‌دار وزارت جنگ شد و این سمت را در پنج کابینه دیگر از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ شمسی حفظ کرد. او در واقع در همه این کابینه‌ها، سیدضیاء، قوام السلطنه (دوبار)، مشیرالدوله (دو بار)، و مستوفی‌الممالک همه کاره بود و حتی در امور مطبوعات دخالت می‌کرد و مدیران بسیاری از جراید را زیر نظر داشت، تا اینکه در ۶ آبان ۱۳۰۲ حکم نخست‌وزیری خود را از احمدشاه دریافت کرد و دو سال بعد، مجلس پنجم در ۱۹ آبان ۱۳۰۴ احمدشاه را از سلطنت خلع کرد و در تاریخ ۲۱ آبان همان سال رأی به سلطنت رضاشاه داد.

فشار مجدد بر مطبوعات

همان‌طور که در بالا اشاره شد در کابینه مشیرالدوله قبل از کودتای ۱۲۹۹ تا حدودی به مطبوعاتیان آزادی داده شد و چندین روزنامه و هفته‌نامه و فصلنامه خوب در تهران و بعضی شهرستانهای ایران منتشر شد. ولی اندکی پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بتدریج فشار بر مطبوعات افزوده شد تا حدی که در سالهای ۱۳۰۰ - ۱۳۰۴ با اینکه مشیرالدوله در این مدت که عمر دو دوره کابینه او ۱۰ ماه به طول انجامید، مسؤولیت هیأت دولت را به عهده داشت ولی به علت نفوذ فوق‌العاده رضاخان (سردارسپه) اختناق و سانسور روزبه‌روز بیشتر می‌شد. در این مدت چندین روزنامه و هفته‌نامه توقیف و تعطیل شد و برخی مدیران و سردبیران مورد ضرب و شتم سردار سپه قرار گرفتند و یا به دستور وی ترور شدند و در زندانها به قتل رسیدند. اینک برخی از موارد نمونه‌وار ذکر می‌شود:

هم در یک جلسه یا در یک مقاله کار آسانی نیست. با آنکه در سالهای اخیر دهها کتاب و نشریه و صدها مقاله مفید و ارزشمند در این زمینه چاپ و منتشر شده‌اند - از جمله همین مجله تخصصی و تحقیقاتی رسانه. اما هنوز هم نیاز به انتشار کتابها و نشریه‌های دیگری در این زمینه احساس می‌شود تا کمبودها را جبران کند، و اطلاعات مستند دیگری را در معرض قضاوت همگان قرار دهد. از این لحاظ لازم می‌آید در مقدمه این مقال ضمن اشاره کوتاهی به زیان ناشی از سانسور در رسانه‌های جمعی به خصوص مطبوعات و سود ناشی از آزادی بیان و اندیشه، خوانندگان عزیز و مجریان امور را به تاریخچه کوتاهی از حرفة پرنج روزنامه‌نگاری در دوره پهلوی‌ها متوجه سازد.

گفتنی است که سانسور این غول اختناق، نه فقط شامل مطبوعات، بخصوص جراید منظم‌الانتشار شده، بلکه به تدریج رسانه‌های جسمی دیگر یعنی رادیو، تلویزیون، کتاب، سینما، تئاتر، نوارهای صوتی و منبرهای وعظ و خطابه را هم دربرگرفته است.

در همه این مواضع، وزرا و مقامهای مسؤول در وزارتخانه‌های هر دوره از جمله وزارتخانه‌های «انطباعات»، «اطلاعات»، «فرهنگ و هنر»، «علوم»، «اطلاعات و جهانگردی» به واسطه کارگزاران کارکشته و عوامل غالباً مزدور، چند چهره و فرصت‌طلب خود، بر سانسور مطبوعات نظارت دقیق می‌کردند و کار به جایی رسیده بود که لغت‌نامه دهخدا را نیز بارها به سانسور کشیدند و عوامل مستقیم و غیرمستقیم ایشان بر چاپ این فرهنگ بزرگ نظارت، به اصطلاح، فائقه داشتند. صفحه‌هایی از لغت‌نامه، قبل و بعد از سانسور، در کتاب تاریخ مطبوعات ایران، از سال ۱۳۲۰ شمسی تا به این سوی، تألیف این جانب که در دست تنظیم و تدوین است، به عنوان سندی قاطع، به عنوان نمونه درج است.

ترور مدیر شجاع روزنامه نصیحت

روحانی مبارز، میرزا یحیی واعظ قزوینی، مدیر شجاع روزنامه نصیحت چاپ قزوین، از روشنفکران و آزادیخواهان ایران بود و محبوبیت زیادی داشت و با قلم تند و تیز خود تا پای جان به مبارزه‌ای سرسختانه با حکومت رضاخان برخاست. پس از انتشار شماره ۲۱ روزنامه نصیحت، در آبان ماه ۱۳۰۴، این روزنامه توقیف می‌شود و میرزا واعظ برای رفع توقیف به تهران می‌رود، اما در مقابل مجلس شورای ملی به ضرب چند گلوله جان خود را از دست می‌دهد.

شاید اسناد و مدارک گویاتری درباره علل ترور واعظ قزوینی در نشریه‌های مختلف درج شده باشد، ولی نگارنده این سطور، از میان آنچه تاکنون درباره علل ترور این روزنامه‌نویس روحانی و مبارزه مطالعه کرده‌ام، مطلبی مناسبتر از یاده‌اشتهای مرحوم یحیی دولت‌آبادی که خود از نمایندگان مجلس شورای ملی آن دوره و از نزدیک ناظر و شاهد بسیاری از ماجراها از جمله شاهد ماجرای غم‌انگیز ترور ناجوانمردانه این نویسنده جسور بوده‌است نیافتم که جهت اطلاع خوانندگان عزیز قسمتی از یادداشت‌های ایشان را نقل می‌کنم: «...واعظ قزوینی در روزنامه خود گه‌گاه از عملیات نظامیان در ولایات انتقاد می‌کرد و این موجب نارضایی نظامیان شده، خاطر سردار سپه را از او می‌رنجانند، روزنامه‌اش را توقیف می‌کند و خودش را به تهران طلبیده مدتی بی‌تکلیف در تهران می‌ماند. واعظ قزوینی با نگارنده آشنایی مختصر داشت و بیش از یکی دو مرتبه او را ندیده بودم و لکن



با بعضی از دوستان صمیمی من روابط زیاد داشت مخصوصاً با شیخ محمدعلی الموتی نماینده قزوین، معروف به ثابت، در یک جلسه عمومی در بیرون شهر تهران که جشن فلاحی بود و سردار سپه آنجا حاضر شد و نگارنده پهلوی او بودم و ثابت پهلوی من ثابت از من خواست که از سردار سپه تقاضا کنم واعظ قزوینی را مرخص کند به خانه خودش برگردد، سردار سپه شنید که او این تقاضا را دارد جواب داد حالا موقع ندارد و باید اینجا بماند نگارنده احساس کردم این درخواست ثابت، در وجود سردار سپه اثر خوشی نبخشید، چونکه به تقاضاکننده هم خوشبین نبود...» (حیات یحیی، ج ۴، ص ۳۶۳ تا ۳۷۹).

همان طور که ملاحظه کردید، مرحوم یحیی دولت آبادی، کینه و دشمنی رضاخان را نسبت به واعظ قزوینی مدیر روزنامه نصیحت، خیلی خوب بیان کرده است و برای اینکه موضوع بهتر روشن شود قسمت دیگری از یادداشت‌های مرحوم دولت آبادی در مورد نحوه قتل واعظ قزوینی که مسلماً با اطلاع و دستور مستقیم سردار سپه انجام گرفته است، عیناً نقل می‌گردد: «... در روز هفتم آبان ساعت میان پنج و شش که هوا تاریک بود مجلس شورای ملی با جلسه علنی منعقد بود و چراغها می‌سوخت، در مجلس یعنی در فضای نگارستان هیاهویی برخاست و صدای چندین تیر رولور به گوش رسید... مجلس برهم خورد، همه رفتند... به سرسرای عمارت می‌رسیم، هیأت رئیس مجلس دیده می‌شوند که با رئیس کمیسری محل، محمد علیخان، گفت‌وگو می‌کنند و می‌پرسند چه واقع شد، او با حال اضطراب جواب می‌دهد و چیزی نبود، شخص ناشناسی یکی دو تیر روبره مجلس خالی کرد، پلیس او را دنبال نمود فرار کرد... نگارنده چند دقیقه بعد از دیگران فرود آمده می‌خواهد از بهارستان بیرون برود، می‌بینم دو نفر یکی مرد چهل پنجساله و دیگری جوان بیست دو ساله با حالت بسیار پریشان تکیه به در داده ایستاده‌اند. مرد مزبور که از دور مرا می‌بیند آهسته چیزی به آن جوان

می‌گوید و جوان برگشته نگاهی به من کرده با اشاره سر جواب منفی به او می‌دهد، در این حال محاذی آنها می‌رسم و بی آنکه احترامی از آنها دیده شود می‌گذرم، جوان را حدس زدم از پلیس‌های مخفی نظمیه بود و شخص ناشناس را بعد شناختم، یکی از آدمکشهای معروف، حسین فشنگچی بود. صبح فردای آن روز هشتم آبان ماه بود معلوم شد دیشب واعظ قزوینی بدبخت از جلو بهارستان می‌گذشته، بر او حمله شده چندین گلوله بر او اصابت کرده و سر تیر مرده است...» (همان کتاب).

این بود عین نوشته مرحوم دولت آبادی که از سرخسی ماجراهای پشت پرده دستگاههای حکومتی، از جمله ناراحتی شدید رضاخان از فعالیتها و نوشته‌های روزنامه نصیحت اطلاع داشت. یادداشت‌های مرحوم دولت آبادی به روشنی نشان می‌دهد که نظر آن گروه که معتقدند واعظ قزوینی به جای مرحوم ملک الشعراء بهار اشتبهاً ترور شده مردود است و کسانی که مأمور ترور واعظ قزوینی شدند، مدتها قبل از این ماجرای هولناک و غم‌انگیز اطلاع داشته‌اند و متأسفانه در مأموریت خود موفق شدند.

ترور میرزاده عشقی شاعر انقلابی و روزنامه‌نویس جسور

میرزاده عشقی، شاعر آزاده انقلابی و روزنامه‌نویس شجاع و صاحب‌امتیاز روزنامه قرن بیستم بود که جسورانه در

مقابل دخالت سیاستهای استعماری و خارجیها و عوامل و ایادی آنها، بخصوص در مقابل رضاخان (سردار سپه) قد علم کرد. مرحوم عشقی با انتشار سرمقاله‌های تند و آتشین و اشعار انقلابی، خاصه با انتشار مقالاتی علیه جمهوری، که نخست بار به نحوی ریاکارانه از جانب رضاخان پیشنهاد شده بود و خود او با آن مخالفت می‌کرد، قیام نمود و عاقبت هم جان خود را فدای عقیده خویش کرد و پس از انتشار آخرین شماره روزنامه قرن بیستم، که همین شماره نیز به علت مخالفتی که با رژیم جمهوریت در آن شده بود توقیف گردید، در تاریخ ۱۲ تیرماه ۱۳۰۳ هنگام صبح در خانه مسکونیش جنب دروازه دولت، سه راه سپهسالار، کوه قطب‌الدوله در سن ۳۱ سالگی ناجوانمردانه هدف گلوله دو تن قرار گرفت و در بیمارستان درگذشت.

درباره زندگی و ماجراهای سیاسی و ادبی این سخنور نامی و شاعر خوش قریحه و روزنامه‌نویس انقلابی ایران در واپسین سالهای دوران سیاه قاجار و نخستین سالهای حکومت رضاخانی بسیار سخن گفته‌اند و بسیار مطلب نوشته‌اند. کلیات مصور او نیز دیر سالی پیش به همت والای یکی از روزنامه‌نویسان ادیب و فاضل، مرحوم علی اکبر سلیمی مدیر مجله گل‌های رنگارنگ تنظیم و تدوین و چندین بار انتشار یافته و فرزند مرحوم سلیمی نیز چند بار به تجدید چاپ آن اقدام کرده است.



فرخی یزدی، شاعر انقلابی و روزنامه‌نویس شجاع

مرحوم فرخی یزدی، شاعر انقلابی و روزنامه‌نویس شجاع و جسوری بود که در راه مبارزه با حکومت‌های خودکامه و مستبد و فاسد و بخصوص برای رهنمایی مردم زحمتکش و ستمدیده ایران از زیر ستم بیگانگان و عمال مزدور آنها و برقراری یک حکومت مردمی از همه چیز، حتی جان خویش گذشت. وی آنچه را که به خیر و صلاح کشور و ملت ایران می‌دانست با صراحت لهجه‌ای که داشت ابراز می‌کرد و هیچ وقت از ابراز عقاید خود هراسی نداشت. از وی آثار بسیار ارزنده‌ای به یادگار مانده است. تعداد زیادی از غزلیات و قصاید و قطعات و رباعیات فرخی یزدی را آقای حسین مکی جمع‌آوری و بسا نوشتن مقدمه‌ای حاوی شرح حال این شاعر انقلابی همراه با نقل چند مقاله از آن مرحوم از روزنامه طوفان بارها چاپ و منتشر کرده است. مرحوم محمد صدرهاشمی نیز در سال ۱۳۲۹ شمسی در جلد سوم کتاب خود، تاریخ جراید و مجلات ایران، طی ۱۷ صفحه (۱۶۸ تا ۱۸۵) درباره احوال این شخصیت انقلابی و بخصوص درباره روزنامه طوفان بحث کرده است. همچنین عده‌ای از نویسندگان متعهد و مسؤول و شعرای آزاده ایران در اواخر رژیم گذشته و پس از انقلاب مقالاتی درباره وی نوشته‌اند. از کارهای بسیار جالب و خوب مرحوم

فرخی یزدی انتشار روزنامه و مجله طوفان بود. این دو نشریه بسیار ارزنده بنا بر اظهار عده زیادی از صاحب‌نظران، از بهترین نشریه‌های آن دوران ایران بوده است. اغلب مقالات محکم و مستند این دو نشریه به قلم فرخی یزدی است که در همه زمینه‌ها تند و تیز و صریح بوده است. در قسمت ادبی روزنامه علاوه بر چاپ و نشر چند شعر انقلابی، در هر شماره یک رباعی هم به مناسبت سرمقاله و یک غزل در صفحه آخر درج می‌گردیده است.

هدف روزنامه طوفان طی مقاله‌ای در نخستین شماره آن، به تاریخ جمعه ۲۱ ذی‌حجه ۱۳۳۹ برابر با ۲ سنبله ۱۳۰۰ (۲۶ اوت ۱۹۲۱) درج گردیده است. در مقدمه این مقاله چنین آمده است: «برای بیان مصداق حقیقی اوضاع امروزه ایران بالاضطرار چریده خود را طوفان نام نهاده و تا زمانی که ما و مملکت ما در چنگال حوادث گرفتاریم، روزنامه ما هم ناچار در همان جریان سیر می‌نماید و البته امیدواریم که روزی به تناسب محیط نام روزنامه خود را به سکوت و آرامش عوض نماییم...»

طوفان در طول مدت انتشار بیش از پانزده بار توقیف گردید و باز منتشر شد. تا اینکه سرانجام، در سال ۱۳۰۷ شمسی که فرخی به عنوان نماینده مجلس شورای ملی در دوره هفتم تقنینیه از طرف مردم یزد انتخاب گردید. در مجلس جزو اقلیت بود و به علت مسائل و مشکلات فراوانی که از طرف چند تن وابسته به رضاشاه برایش به وجود آمد ناچار ایران را ترک و طوفان را برای همیشه تعطیل می‌کند.

فرخی یزدی از ابتدای جوانی سری پرشور داشت و در مقابل حکام ستمگر می‌ایستاد. به طور مثال در آن هنگام که ضیغم‌الدوله قشقای حاکم یزد بود و شعرا قصایدی در مدح وی می‌ساختند و در اعیاد برایش می‌خواندند و صلّه می‌گرفتند، فرخی از آنجا که در این زمان زندگانش را با کارگری می‌گذراند و از آن همه چاپلوسی متنفر بود، مسمطی در حدود نوروز سال ۱۳۲۷ یا

۱۳۲۸ هجری قمری ساخت و در آن از ضیغم‌الدوله انتقاد کرد. این مسمط وقتی به گوش حاکم ظالم یزد رسید، فرخی را با چند تن از رفقای دستگیر کردند. فرخی در حضور این حاکم مستبد با استواری از عقاید خود دفاع کرد. ضیغم‌الدوله دستور داد، دهان فرخی را با نخ و سوزن دوختند و او را به زندان انداختند.

فرخی چندین غزل درباره زیانهای ناشی از وجود حکومت‌های استبدادی و نبودن آزادی در کشور سروده است و ضمن محکوم کردن دولتمردان و حتی مجلس شورا، در غزلی خطاب به مردم می‌نویسد: «آزادی اگر می‌طلبی غرقه به خون باش.»

فرخی یزدی طی چند مقاله و قصیده به کابینه و وثوق‌الدوله سخت حمله می‌کند که به دستور وثوق‌الدوله وی را دستگیر می‌کنند، مدتی که از بازداشت فرخی در زندان عادی شماره یک شهرستانی تهران گذشت قصیده بلندی در انتقاد به قرارداد وثوق‌الدوله سرود که قسمتی از آن در دیوان فرخی تألیف مکی، چاپ امیرکبیر مندرج است. فرخی شعر کوبنده و انقلابی دیگری درباره فشار و اختناق روزافزون در حکومت وثوق‌الدوله و خیانت این عنصر چند چهره سروده است و از جمله می‌گوید:

کیست در شهر که از دست غمت داد نداشت
هیچ‌کس همچون تو بیدادگری یاد نداشت

از جمله کسانی که پس از کودتای ۱۲۹۹ به مخالفت با حکومت سیدضیا و رضاخان (سردار سپه) برمی‌خیزند، فرخی یزدی بود که با سرودن چند شعر و نوشتن مقاله‌های متعدد، ماهیت این حکومت استبدادی و عامل بیگانگی را افشا می‌کند و همین سخنان محکم و تند و تیز موجب می‌شود تا بار دیگر این شاعر آزاده و انقلابی را در سال ۱۳۰۰ شمسی به مدت ۳ ماه در باغ سردار اعتماد زندانی کنند. فرخی چهره رضاخان را در شعر زیر چنین ترسیم می‌کند.

اسرار نهفته گر نگفتی بهتر

ویسن راز نگفته گر نگفتی بهتر
 کز بهر زمامدار امروزی نیست
 سرمایه‌ای از پوست کلفتی بهتر
 به محض آنکه صحبت از کابینه سردار
 سپه (رضاخان) به جانشین مشیرالدوله به
 میان آمد جراید به طرفداری از وی شروع به
 نوشتن مقالاتی کردند و آن را کابینه قدرت
 نام نهادند، و مدیحه‌سرایی و تملق و
 چاپلوسی را سرلوحه کار خود قرار دادند. و
 فرخی یزدی سرمقاله روزنامه طوفان را که در
 روز ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۴۲، برابر ۴ برج عقرب
 (آبان) ۱۳۰۲ منتشر نمود اختصاص به
 مقاله‌ای داد زیر عنوان «تعبیر خواب ندیده»
 و در بالای صفحه روزنامه رباعی زیر را نیز
 درج کرد:

گر تکیه کنی بر دم شمشیر مکن
 بسی دغدغه بازی با دم شیر مکن
 خواهی که شود طالع بیدارت یار
 خوابی که ندیده‌ای تو تعبیر مکن
 روز ۱۳ آبان همان سال نیز فرخی در برابر
 مسداحیها و تملقاتی که به سردار سپه
 گفته بودند مقاله‌ای خطاب به روزنامه‌نویسان
 نوشت و پس از درج رباعی زیر:

ای خامه راست رو حقیقت جو باش
 با خوردن خون دل حقیقت‌گو باش
 گر سر ببرندت ز حقیقت‌گویی
 با دشمن و دوست یکدل و یکرو باش

زیر عنوان «روزنامه‌نویسی در ایران خیلی
 مبتذل شده است» نوشت: «بر خلاف تمام
 دنیا در محیط ما روزنامه‌نویسی وقار و
 اعتباری ندارد! هیچ‌کس دیگر به روزنامه و به
 روزنامه‌نویس اهمیت نمی‌دهد. این رکن
 اعظم مشروطیت و این تنها وسیله نشر علم
 و ادب (در زمان ما) به قدری در جامعه
 موهون و نزد همه کس حتی خائنین به وطن
 و مملکت خفیف و پست شده است که
 تصور آن هر فکر سلیم را تکان می‌دهد...»

عده‌ای عقیده دارند علت خصومت رژیم
 وقت با فرخی یزدی و در بند کردن این
 آزادیخواه انقلابی علاوه بر سرودن اشعار
 انقلابی و مقالات تند و افشاگرانه،

افکار سوسیالیستی و بخصوص طرفداری
 وی از انقلاب سوسیالیستی اتحاد شوروی
 بوده است. البته در برخی اشعار و مقالات
 فرخی این طرز تفکر معلوم و روشن است.
 ماهمین فرخی در شماره ۳۶ سال دوم
 روزنامه طوفان مورخ ۱۷ جمادی الاخر
 ۱۳۴۱ مطابق با ۱۵ دلو (بهمن ماه) ۱۳۰۱
 طی سرمقاله مفصلی تحت عنوان در ایران و
 روسیه پس از اشاره به لزوم توسعه روابط
 سیاسی-اقتصادی بین ایران و شوروی،
 از دولت شوروی می‌خواهد که روابط آن
 کشور با ایران باید دوستانه و بی طرف باشد،
 فرخی در این باره می‌نویسد: «اگر مابه
 روسیه محتاجیم آنها هم به همان دلیل
 که برای احتیاج ما اقامه می‌کنند، در بسته
 بودن راه شمال سخته وارد آمد و حمل و نقل
 سرمایه‌های ایران به حال ما نافع است،
 احتیاج آنها نیز در فقدان همین اجناس
 شدیدتر می‌گردد. ولی ما از نقطه نظر آنها
 حرف نمی‌زنیم بلکه اکنون برای حفظ
 مصالح برادران ایرانی خود مجبور شده ایم
 جنایات و مظالم دولت تزاری را به جمهوری
 شوروی روس تذکر داده و وعده و نویدهایی
 را که پس از امضای آن اصول به ما داده اند
 یادآور شویم. البته ما متوقع نیستیم که برای
 منافع ایران دولت روسیه رژیم خود را عوض
 کند، ولی آنها هم نباید منتظر باشند که
 مملکت پارلمانی ایران و بنیان تشکیلات
 سیاسی مامتزلزل گردیده تجارت انحصاری
 راقائل شویم! ما وقتی مشاهده می‌کنیم
 شکست اقتصادی و فقر تجارتنی به مملکت
 ما هجوم آورده است و یک قسمت مهم
 و حاصلخیز مملکت ایران دچار خرابی
 و لطمه جبران ناپذیر می‌شود، ذره‌ای
 نمی‌توانیم عذر روسیه طرفدار رنجبران دنیا
 را پذیرفته اشکالات آنها را قبول نماییم...»

همچنین در سرمقاله مستدل و انتقادآمیز
 روزنامه طوفان، سال سوم شماره ۱۶، مورخ
 ۲۰ صفر ۱۳۴۲ مطابق با ۹ میزان (مهرماه)
 سال ۱۳۰۲ تحت عنوان «شومیاتسکی
 رفت» مرحوم فرخی پس از ذکر مقدمه‌ای
 مبنی بر اینکه سفیر هر کشوری لاقبل باید
 آشنا به یک زبان زنده دنیا غیر از زبان خودش

باشد و همچنین آگاه به مسائل مختلف
 و بخصوص توجه به اوضاع و احوال
 و اعتقادات اهالی و شرایط اقلیمی کشوری
 که در آن مأموریت دارد به شدت از سفیر
 و کارکنان سفارت شوروی در ایران انتقاد کرد
 می‌نویسد: «... شومیاتسکی امور سفارتخانه
 دولت روسیه را به دست چند نفر جوان
 سپرده و می‌خواست به وسیله حب و بغض
 ایشان نسبت به افراد ایرانی محبوبیت و
 دوستی جمهوری شوروی را به اهالی تهران
 تحمیل کند... رفیق شومیاتسکی به واسطه
 این که مایل بود اراده خود را به جامعه
 بقبولاند ابتدا آزادیخواهان حقیقی را از خود
 رنجاند و سپس عناصر بی طرف را با حربه کند
 (طرفداری انگلیس) مورد تهاجم و حمله
 قرار می‌داد و به واسطه این گونه خبط‌های
 فاحش نماینده مذکور از مقصود اصلی یعنی
 جلب افکار عمومی باز ماند و از مقدمات
 مستقیم فوق نتیجه بعکس می‌گرفت...»
 چنانکه بارها مشاهده افتاد در زمان نمایندگی
 شومیاتسکی یک روز به قشون، یک روز به
 وزیر خارجه، یک روز به بعضی جراید به
 تهمت انگلیسی پرستی از منبع سفارتخانه
 روسیه حملاتی شده و کابینه‌های وقت را که
 به اراده ایشان رفتار نمی‌کردند طرفدار دولت
 بریتانیای کبیر معرفی می‌نمودند. آلت این
 استفاده سوء، بی سیم مسکوکه حقاً بایستی
 یکی از آژانسهای معتبر دنیا باشد معین شده
 بود و در اخباری که باید برای اطلاع عامه
 از اوضاع دنیا منتشر گردد به عنوان مصاحبه
 و غیره اعمال نظر خصوصی مرتکب
 می‌گشت...»

اینها نمونه‌هایی کوچک از چند
 سرمقاله مفصل روزنامه ملی و ضد
 امپریالیستی طوفان، به قلم توانای فرخی
 بود که با دلایل قاطع، محکم و کوبنده نشان
 داده است در عین حالی که معتقد به دوستی
 و توسعه روابط تجاری با روسیه شوروی
 بوده است، از آنجا که انسانی آزاده و وطن
 دوست بوده بهیچ وجه حاضر به دخالت هیچ
 بیگانه‌ای حتی اتحاد جماهیر شوروی
 سوسیالیستی در امور کشورش نیست. اگر به
 راستی همه شعرا، نویسندگان، روشنفکران

آزادبخواه و روزنامه نویسان زمان فرخی این طرز فکر و قاطعیت را داشتند، خود و کشورشان دهها سال دچار حکومت‌های استبدادی و فلاکت، خواری، ذلت، نکبت و بدبختی نمی شدند.

مرحوم فرخی یزدی بحق شایستگی اتصاف به این صفات را در مبارزه با استبداد و ارتجاع دارد: شجاع، گستاخ، باشهامت، باقدرد، متهور، دلیر و... این انسان آزاده در مبارزه با حکومت های استبدادی زمانش همچون شجاعان حماسه آفرین بزرگ تاریخ کهنسال ما با همه قلدران و فاسدان به خاطر دفاع از مطبوعات و اندیشه و قلم آزاد، دلیرانه جنگید و از هیچ مقامی نترسید.

درباره تهوروبی باکی فرخی هرچه گفته شود، کم است و بواقع در تاریخ مطبوعات ایران، بخصوص نیم قرن اخیر، شاعر مردمی و روزنامه نویس ارزشمند بی نظیری بود که در مقابل سالها زندان توأم با شدیدترین شکنجه ها همچون کوه استقامت کرد و حاضر به سازش با حکومت مستبد وقت نشد.

فرخی یزدی پس از خروج از ایران مدتی در برلین باروشن‌فکران و آزادیخواهان ایرانی مقیم این شهر در تماس بوده، ابتدا روزنامه نهضت را در این شهر منتشر می کند ولی به علت اقدامات دولت ایران، از انتشار نهضت جلوگیری می شود. وی پس از مدتی باروزنامه پیکار همکاری می کند. اما چون رژیم از حضور فرخی یزدی در خارج کشور وحشت داشت، تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه که به مناسبتی به برلین رفته بود با فرخی ملاقات کرد و به وی از طرف رضاشاه اطمینان داد که می تواند به ایران بازگردد و بدون دغدغه خاطر زندگی کند. متأسفانه این روزنامه نویس جسور و شاعر انقلابی فریب تیمورتاش را خورد و به ایران مراجعت کرد. پس از چندی شهربانی به بهانه ای واهی وی را بازداشت می کند. در زندان برای تسلیم کردن این نویسنده آزاده بسپار تلاش شد ولی سودی نبخشید. دوران بسیار سخت و فشار روزافزون در زندان به نهایت رسید و با

همه سخت کوشی که در خارج و داخل زندان داشت، از این همه تحقیر و شکنجه به ستوه آمد و در فروردین ۱۳۱۶ قصد خودکشی کرد. زندانبانان متوجه شدند و فرخی را از مرگ نجات دادند. فرخی در محکمه بدو به ۲۷ ماه و بعداً به ۳۰ ماه حبس محکوم می شود. وی در تمام محاکمات کاملاً سکوت اختیار می کرد، و در آخر هر جلسه محاکمه فقط این جمله را به زبان می‌راند: «قضاوت نهایی باملت است» و حکم محکمه را رویت و امضا نمی‌کند. شهامت و جسارت فرخی در زندان زیانزد دوست و دشمن بود. ترس در قاموس او معنی و مفهومی نداشت. در زندان هم با رژیم مبارزه می کرد و به همین دلیل تصمیم گرفتند او را از پای در آورند. یک روز در غذایش سم ریختند ولی فرخی استنباط کرد که غذایش مسموم است. از خوردن آن امتناع کرد. باز دست از سر وی برنداشتند و شب او را به بیمارستان زندان بردند و در آنجا به طور اسرارآمیزی به زندگانی این شاعر و نویسنده آزادیخواه خاتمه دادند (گویا خردادماه ۱۳۱۸) ولی رئیس زندان وقت (یاورنیرومند) به وسیله نامه شماره ۱۷۲۳۳ مورخ ۱۳۱۸/۸/۹ به اداره آگاهی تاریخ مرگ و علت آن را چنین اطلاع داده است: «محمد فرخی فرزند ابراهیم در تاریخ ۱۸/۷/۲۵ به مرض مالاریا و نفرت فوت کرده است. و از طرفی هم شنیده می شود که پزشک مجازاحمدی به وسیله آمپول هوا با کمک عده ای وی را به قتل رسانیده است...» (مقدمه دیوان فرخی - مکی)

لازم به یادآوری است که متأسفانه حتی کسانی که در زندان به طور همزمان با فرخی یزدی بودند، در مورد تاریخ شهادت او در زندان مرتکب اشتباه عجیبی شده‌اند. و عجیب تر اینکه آقای انور خامه‌ای در کتاب خود تحت عنوان پنجاه و سه نفر (صفحه ۲۳۳) فرخی را سوگوار فاجعه مرگ دکتر تقی ارانی قلمداد کرده و درباره او نوشته: «فرخی زانوی غم بغل گرفته و گاه گاه قطره اشکی در چشمهایش می درخشید...» نادرستی این سخن در این واقعیت نهفته

است که تاریخ درگذشت فاجعه آمیز دکتر تقی ارانی مدیر مجله دنیا در زندان رضاشاه چهاردهم بهمن ۱۳۱۸ بوده و آقای خامه‌ای نیز این تاریخ را در کتاب خود ذکر کرده ولی تاریخ فوت مرحوم فرخی به نقل از منابع مختلف فقط در تاریخ مشخص دارد که یکی به نقل از مقدمه دیوان فرخی (صفحه ۷۱)، چاپ امیرکبیر، سال ۱۳۶۳ (به کوشش آقای حسین مکی) و دیگری رئیس زندان وقت (یاورنیرومند) که در سطور قبل اشاره شد.

انتشار نخستین مجله ایرانی با ایدئولوژی خاص

در همین سالهای سیاه دیکتاتوری و سلطه بی معارض استعمار انگلستان در ایران بود که نخستین مجله ایده ثلوثی یک ایران به اتهام اینکه این مجله مرام مارکسیسم را تبلیغ و تبیین می‌کرد یعنی مجله دنیا به مدیریت دکتر تقی ارانی، پس از مدت کوتاهی انتشار، توقیف و تعطیل می شود و علاوه بر دکتر ارانی، ۵۲ تن نیز به اتهام همفکری و پیروی از افکار او بازداشت می شوند، در حالی که عده ای از این بازداشت شدگان نویسنده، شاعر، فرهنگی و کارمند، و فقط بعضی نویسنده مجله دنیا و همکار دکتر ارانی بودند ولی همه پس از دستگیری به همان اتهام مدیر مجله دنیا محاکمه و محکوم به زندانهای درازمدت می شوند. دکتر ارانی نیز روز ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ بر اثر تداوم شکنجه و بیماری شدید و شاید تزریق آمپول هوا در زندان به قتل می رسد. بقیه که به اتهام همکاری و همفکری با وی دستگیر شده بودند پس از فرار رضاشاه از ایران از زندان آزاد شدند، گروهی از این عده که همفکرو پیرو او بودند انتشار مجله دنیا و دیگر نشریه های روزانه، هفتگی، ماهانه و فصلنامه و راه او را ادامه دادند. نحوه دیگری از این جمع راه دیگری را انتخاب کردند و نظرات و مسائل خود را به طرق دیگری در تشکیلات و نشریاتشان مطرح نمودند و برخی نیز به کارهای دیگری پرداختند. دکتر ارانی

زاده مدیر روزنامه پیکار و اقدام^{۱۱} به کرمان و یزد تبعید شد. روزنامه ستاره شرق به مدیریت میرزا باقر میثمی نیز در سال ۱۳۰۱ توقیف و روزنامه میهن که به جای آن منتشر گردید نیز توقیف شد. روزنامه راه نجات به صاحب امتیاز و مدیرمسئول ابراهیم نجات در همین سال توقیف و در سالهای بعد نیز به دفعات توقیف شد و در سال ۱۳۱۴ شهربانی مدیرآن را هم به زندان افکند و این روزنامه تا پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ در توقیف بود. میراسدالله رسا مدیر روزنامه قانون که یک بار روزنامه اش در سال ۱۳۰۲ توقیف و پس از چندی آزاد شده بود، مجدداً در سال ۱۳۰۵ به علت همکاری با اقلیت مجلس مفضوب واقع گردید و از تهران تبعید شد.

روزنامه حیات جاوید به مدیریت و سردبیری سید میرزا آقاقلسی که ابتدا در سال ۱۲۹۹ شمسی در اصفهان چاپ و منتشر می شد، بخاطر درج مقالات و مطالب انتقادی از وضع دولت و مجلس چند بار دچار توقیف گردید. این روزنامه در سال ۱۳۰۱ در تهران به نام حیات به فعالیت خود ادامه داد و نخستین سرمقاله آن تحت عنوان حقوق ملت، مساوات و آزادی، منتشر شد. در همین روزنامه مقاله هایی از فرخی یزدی درج می شد. بعدها این روزنامه پیوسته از مبارزات فرخی یزدی و میرزاده عشقی دفاع میکرد. هنوز چند شماره منتشر نشده بود که سید میرزا آقاقلسی مدیر روزنامه حیات جاوید مورد ضرب و شتم سردار سپه فرمانده کل قوا و وزیر جنگ کودتا قرار گرفت و دندانش شکسته شد.

مطبوعاتیان رفاه طلب

لازم به یادآوری است که سید ضیاءالدین طباطبایی که از جوانی به نشر روزنامه پرداخت، از جمله روشنفکران رفاه طلب و مطبوعاتیان بالادست و نویسندگان وابسته به سیاست خارجی بود. او سالها به دروغ و تزویر خود را حامی و مدافع حقوق طبقه محروم جامعه جازد و از این رو پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ مدتی کابینه او مورد توجه افکار عمومی و حتی عده ای از روشنفکران، شعرای انقلابی، نویسندگان و مطبوعاتیان

مستعهد و مسؤول قرار گرفت ولی پس از برملا شدن افکار شیطانی او، مردم و مطبوعاتیان از او روی گرداندند.

ولی رضاخان (سردار سپه) پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ به جلب نظر و حمایت قشرهای مختلف، بخصوص روحانیان، روشنفکران، شعرا، نویسندگان، مطبوعاتیان و حتی سوسیالیستها و کمونیستها پرداخت و در بدو امر توانست روسها را فریب بدهد و نظر شومیاتسکی سفیر شوروی در ایران را به خود جلب کند. او نظر موافق گروهی از سوسیالیستها مانند سلیمان میرزا اسکندری را و حتی عده کثیری از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران را هم نسبت به خود جلب کرد. تا جایی که برخی علناً از وی حمایت کردند و عده ای از روشنفکران و دولتمردان دست در دست او گذاشتند و با او پیمان به قدرت رسیدن و حاکمیت بستند. سازش او با این گروههای منافق و شخصیتهای وابسته به سیاستهای بیگانه به او کمک کرد که نهضت های رهایی بخش و ملی منجمله نهضت ملی ضد استعماری میرزا کوچک خان جنگلی را در گیلان، ناجوانمردانه سرکوب کند.

استبداد قاجار و استبداد پهلوی

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که منجر به پیروزی رضاخان میرپنج شد، اگرچه طومار چندقرنی استبداد قاجار را در هم پیچید، اما طومار استبداد دیگری را گشود و رضاخان که از همان سالهای نخست سردار سپه لقب گرفت، فشار بر مطبوعات و تسخیر مواضع مردمی در مطبوعات را هدف خود قرار داد و پس از ترور و قتل چند روزنامه نگار شریف و ضرب و شتم گروهی از روشنفکران آزادیخواه و مطبوعاتیان مخالف خود تمام نشریه های آزادیخواه را توقیف یا تعطیل کرد و بدین ترتیب سلطه کامل استبداد و استعمار را در ایران برقرار نمود. او حتی از انتشار نشریه های تخصصی که داغ تنگین مزدوری رضا شاه را برجبین نمی زدند، جلوگیری کرد و فقط چند روزنامه، هفته نامه باقی ماندند که سرپا مشحون از تملق و چاپلوسی از رژیم رضا شاهی و مداح جیره خوار استعمار

انگلیس بودند.

تملق و تعریفهای اغراق آمیز

مدیران بسیاری از جراید و عده ای از نویسندگان مطبوعات در دوران سلطنت رضاشاه از وی و خانواده اش تملقها گفته اند و به نقل اخبار و مطالب خشک و بی روح و عمدتاً آمیخته به تعریف اغراق آمیز از رضاشاه و خانواده او در جراید آن دوره پرداخته اند؛ از جمله در روزنامه های حلاج، مجله اخلاق، روزنامه آخرت مسعود، روزنامه کانون، روزنامه سعادت ایران و... پاره ای از این مطالب را عنوان کردند.

به طور مثال حسن حلاج مدیر فکاهی نامه حلاج که روزنامه خود را در ۳ دوره در سالهای ۱۲۹۸ و ۱۳۰۴ و ۱۳۲۰ شمسی منتشر کرده است، ضمن بیان شرح حال خود خطاب به مرحوم صدر هاشمی نوشته است: «... از مقام حلاجی تا معاشرت با اعلیحضرت فقید رضاشاه راطی کرده ام، در حدود سی سال اعم از متوالی یا متناسب عهده دار اوراق مختلف سیاسی و جدی و فکاهی نامه ملی حلاج بوده و با تمام تحولاتی که در این کشور روی داده است به کار خود ادامه داده و فعلاً به واسطه ناسازگاری مزاج در اداره کل نگارش وزارت فرهنگ به سمت بررسی جراید و کتب [؟] یا کارشناسی مطبوعات [؟] به خدمات مطبوعاتی [؟] ادامه میدهم، یعنی کار می کنم و نان می خورم و خیلی از خداوند توانا راضی هستم ... تاریخ نامه مذکور ۸ مرداد ۱۳۲۸ است. این نامه نشان می دهد که آقای حلاج حتی در روزهایی هم که چندان با مرگ فاصله نداشته است اگر به وسیله روزنامه اش نتوانسته به چاپلوسی خود ادامه دهد، از طریق سانسور مطبوعات، به دستگاه پهلوی خدمت می کرده و نان می خورده است.

همچنین مرحوم حسین توفیق که آثار قلمی او از سال ۱۲۹۶ تا اواسط ۱۳۰۰ شمسی در روزنامه فکاهی گل زرد و چند هفته نامه آن زمان راتحت الشعاع افکار خود قرار داده بود و مدتی نیز سردبیری گل زرد را به عهده داشت، در سال ۱۳۰۱ به اخذ امتیاز هفته نامه

توفیق موفق می‌شود. تا سال پنجم مطالب این نشریه جدی و عمدتاً اشعار و قطعات مندرج در آن مذهبی و مراثی و نوحه خوانی بوده است. از نیمه سال پنجم به داشتن امتیاز مجله کاریکاتور توفیق نیز نایل می‌شود و در حدود یک سال روزنامه را با کاریکاتورهای بزرگ و مطالب فکاهی منتشر می‌کند، اما پس از آن از صورت فکاهی خارج و آن را به شکل یک روزنامه ادبی منتشر می‌کند. با درج آثاری از شاعرانی مانند ملک حجازی، عباس فرات و ابوالقاسم حالت و عده‌ای از نویسندگان و شعرای نامدار، روزنامه را از صورت جدی بیرون می‌آورد، اما فشار و اختناق در دوران رضاشاهی روی مطالب این روزنامه نیز اثر می‌گذارد و نه فقط از وضع حکام و دولتمردان دوران رضاشاهی انتقاد نمی‌کند، بلکه بارها مطالب تملق آمیزی هم از رضاشاه و حکام وقت در این نشریه درج گردیده است. حسین توفیق در ۲۹ بهمن ۱۳۱۸ در سن ۶۰ سالگی در شرایط نامساعد روزنامه‌نگاری آن دوران درگذشت و انتشار روزنامه مدتی متوقف شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ توفیق با مدیریت محمدعلی توفیق، یگانه فرزند حسین توفیق - که روزنامه را از پدر به ارث برده بود با مطالب فکاهی و کاریکاتور شروع به انتشار کرد. چون از دستگاه حاکمه دولتمردان انتقاد می‌کرد چند بار از طرف شهربانی توقیف شد. عده زیادی از کسانی که بعدها خود در کار روزنامه‌نگاری طنز صاحب نام شدند در این دوره با توفیق همکاری داشتند. برای نمونه می‌توان از کسانی مانند محمدعلی افراشته، پرویز خطیبی، ابوتراب جلی، مهدی سهیلی و دیگران نام برد که خود دست به انتشار روزنامه مستقل زدند. سالها همکاران ثابت روزنامه توفیق عبارت بودند از ابوالقاسم حالت، کریم فکور و اسداله شهبازی و سه برادر توفیق که با صاحب امتیاز روزنامه قربت خانوادگی داشتند.

توفیق خط سیاسی خود را در دوران مصدق پیدا کرد و از دولت ملی دکتر مصدق حمایت کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روزنامه توقیف شد و محمدعلی توفیق هم

همراه عده‌ای از روزنامه‌نگاران چندماهی در قلعه فلک الافلاک گذراند. مدتی پس از آن امتیاز روزنامه توفیق به نام حسن توفیق صادر شد و وی به اتفاق دو برادر خود (حسین و عباس) گروه کثیری از شعرا و طنزنویسان و کاریکاتوریستها توفیق را منتشر کرد. سرانجام در دولت هویدا در سال ۱۳۵۰ این معروفترین مجله فکاهی گرفتار غضب محمدرضا شاه و هویدا شد و به محاق توقیف افتاد و برای همیشه تعطیل شد.

سانسور و کنترل مطبوعات در دوران رضاشاه

در دوران سلطنت رضاشاه بخصوص پس از دستگیری گروه ۵۳ نفر به جرم طرفداری از حکومت سوسیالیستی، و در زمان ریاست شهربانی رکن الدین مختاری فشار و اختناق بر مطبوعات و مطبوعاتیان و سانسور زیادتر شد و از طرف اداره نگارش شهربانی کل کشور دستورالعملهای تندتری برای صاحبان امتیاز و مدیران جراید صادر گردید. و کار به جایی رسید که مقالات و خبرهای روز یکسان به جراید داده می‌شد و حتی از مدیران مطبوعات می‌خواستند عنوان مقالات و خبرها و حتی تیترها را هم تغییر ندهند و وقتی جراید منتشر می‌شد عمده مطالب آنها یکسان بود. مسؤولان امر یک موضوع را برای سرمقاله روزنامه‌ها انتخاب می‌کردند و از آنان می‌خواستند فقط پیرامون موضوع تعیین شده قلم‌فرسایی کنند، این وضع تا بدانجا رسید که تمام مطالب اعم از مقالات، اخبار، اشعار و آگهی‌های هر روزنامه و مجله و نشریه کوچک و بزرگ پس از حروفچینی و پیش از چاپ به شهربانی به سازمانی به نام «اداره کل نگارش و آموزش» برده می‌شد و فقط در صورتی که مهر سانسور به نام روا بر آن زده می‌شد قابل چاپ بود.

سانسورچیان نادان

مسئولیت این اداره را سالها شخصی به نام میرزا ابوالقاسم سانسورچی با همکاری دوسه تن از جمله محرملی خان به عهده داشت. نام خانوادگی محرملی خان، زینلی

■ تمام مطالب نشریات پس از حروفچینی به سازمانی به نام «اداره کل نگارش و آموزش» برده می‌شد و فقط در صورتی که مهر سانسور به نام «روا» بر آن زده می‌شد قابل چاپ بود.

■ سانسورچیهای مطبوعات اغلب به علت کم‌سوادی چنان دستکاریهای مضحکی در نوشته‌ها می‌کردند که درج آن در مطبوعات مایه مسخره خوانندگان می‌شد.

بود و در اوایل ورود به اداره مذکور، به عنوان راننده استخدام شد ولی وقتی در جریان کار قرار گرفت و نظر مقام مسؤول خود را جلب کرد، دستیار مسؤول سانسور شد تا برای توقیف روزنامه و مجله و جمع آوری آنها با همه اختیارات لازم به چاپخانه مورد نظر برود. گفتنی است که محرملی خان و کسانی که در اداره مذکور به کار سانسور اشتغال داشتند از سواد و معلومات کافی بهره‌مند نبودند، به همین جهت در موقع مطالعه مطالب، بسیاری لغات و جمله‌ها را نادانسته حذف می‌کردند و اغلب مقالات و اخبار سانسور شده فاقد ارزش چاپ بود و موجب سروصدای زیادی می‌شد. چنین بود که مقام های مسؤول در وزارت مربوطه و شهربانی کل کشور مجبور شدند کسانی را در رأس این اداره بگمارند که نه فقط به علوم قدیم و جدید آشنا باشند بلکه درباره حرفه مطبوعاتی هم اطلاعات کافی داشته باشند.

با وجود این، سانسورچیهای مطبوعات در آن روزگار به قدری از قدرت و هیبت ساختگی رضاشاه هراسان بودند که نه فقط چاپلوسی رانسبت به او به اعلا درجه رسانده بودند، بلکه به خاطر حفظ سلطنت او کوچکترین اشاره خارج از قاعده معمول رابه او و نام او نادیده نمی‌گرفتند و نوشته‌هایی را که برای دادن مهر روا دریافت می‌کردند، دقیقاً بررسی می‌کردند، اغلب هم به علت کم سواد چنان دستکاریهای مضحکی در این نوشته‌ها می‌کردند که درج آن در مطبوعات

جنگی نظامی قدرتمندی را پدید آورند. یکی از نخستین پیامدهای این ائتلاف ضد فاشیستی، متأسفانه موجب حضور نظامی سه کشور بزرگ خارجی (برقدهای غرب و شرق) تحت عنوان متفقین در ایران بود. با ورود این «میهمانهای ناخوانده»، که هدفشان بظاهر از بین بردن پایگاه فاشیسم در ایران بود، به کشور پهلوی زده ما، رژیم دیکتاتوری رضاشاه، ساقط شد و رضاشاه به نفع پسر ارشدش محمدرضا پهلوی از سلطنت کناره گرفت و تحت مراقبت درباریان انگلیسی اش با میلیونها دلار و لیره و صدها قطعه جواهرات گرانبها که ثروت بزرگی را تشکیل می داد، به جزیره موریس رفت و در آنجا در مکانهای مناسب سرمایه گذاری و اقامت کرد. هر چند ورود لشکریان مجهز متفقین به ایران و حضور فعالیت آنان در نقاط مختلف کشور موجب خشم شدید و نفرت ملت ایران بود، ولی فرار رضاشاه و افول فضای فاشیستی در ایران، آغاز حرکت تازه ای به سوی آزادیهای دموکراتیک در جامعه ما بود که انعکاس آن در مطبوعات به صورت روشنگریهای ضد فاشیستی و ضد دیکتاتوری پدیدار شد. این حرکت چنان برانگیزنده و پرمشاملت بود که با وجود واکنشهای خشن و فاجعه باری که استعمار و خواستاران بازگشت دیکتاتوری در برابر آن بروز دادند، منشأ برکنهای نیکویی شد و نهضت عظیم ملی ایران را در جهت دموکراسی و استقلال و طرد قوای اشغالگر خارجی و عوامل مزدور آنها و گروههای بیگانه پرست پدید آورد.

آنچه در اینجا با فشرده گی و ایجاز بی حد از وضع مطبوعات و مطبوعاتیان تاپیش از سوم شهریور ۱۳۲۰ شمسی عنوان شد، فقط محض ورود به مطلب بود، زیرا که مفصل این تاریخ را همان طور که در مقدمه گفته شد محققان و مؤلفان محترم دیگری از جمله مرحوم محمدرضا هاشمی، پیش از این در کتابهای خود درج و نشر کرده اند، و بدیهی است که فضل تقدم آنان یرجای است.

اما آنچه از این پس درباره وضع مطبوعات پس از شهریور ۱۳۲۰ به نظر

خوانندگان عزیز می رسد، حاصل تحقیقات نگارنده است گرچه از روش کاربرخی محققان و نویسندگان متقدم پیروی شده است.

وضع مطبوعات پس از شهریور ۱۳۲۰

فشار روی مطبوعات تا حمله متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰، کماکان وجود داشت، پس از آنکه ارتشهای متجاوز خارجی در ۸ شهریور ۱۳۲۰، خاک ایران را اشغال می کردند، اوضاع کشور دگرگون شد و عموم مردم ناراضی بپاخاستند و نسبت به دستگاه رضاشاهی ابراز تفر و انزجار کردند. رضاشاه در ۲۵ شهریور مجبور شد به نفع فرزندش محمدرضا استعفا بدهد، در جلسه فوق العاده ای که در همان روز در مجلس شورای ملی با حضور کابینه جدید به ریاست محمدعلی فروغی تشکیل شد استعفای رضاشاه قرائت گردید و سلطنت محمدرضا شاه در همان جلسه اعلام شد. روز بعد از مراسم تحلیف در مجلس شورای ملی انجام شد و شاه جدید پس از ادای سوگند و ایراد نطق تشریفاتی، مجلس را ترک کرد. روز ۲۷ شهریور عفو عمومی زندانیان سیاسی و عده ای از زندانیان غیرسیاسی اعلام شد و گروه کثیری که سالها در زندانهای مخوف رضاشاهی بودند تدریجاً آزاد شدند.

در خواب یابیداری

پس از خروج رضاشاه از ایران در شهریور ۱۳۲۰ روشنفکران و آزادیخواهان، اندیشمندان و نویسندگان و مطبوعاتیان که سالها در آرزوی چنین روزی بودند تا بتوانند ضمن بهره گیری از آزادی بیان و اندیشه نظراتشان را به وسیله مطبوعات ابراز کنند، چنان به وجد آمدند که نمی دانستند در خواب هستند یابیداری. طی ۲۰ سال حکومت دیکتاتوری رضاشاهی همه نویسندگان متعهد و مسؤول از فیض همکاری با مطبوعات و تألیف کتاب و نشر نشریه دلخواه محروم و در واقع خانه نشین و تشنه آزادی زبان و قلم بودند. ولی در پی خروج شاه مستبد، وقتی توانستند بی دغدغه خاطر هرچه در دل دارند در همه جا نقل کنند

یا در مطبوعات به اطلاع خوانندگان برسانند، بسیار خوشحال شدند و در محافل مختلف جشن و سرور برپا کردند و مقدم آزادی را به یکدیگر شادباش گفتند.

مطبوعات و رنگین نامه ها

در نخستین سالهای پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ صد هانشریه به تعداد جراید کشور افزوده شد و دهها روزنامه و مجله و ماهنامه با تیراژ زیاد در شهرهای مختلف کشور توزیع گردید و جالب تر اینکه روزبه روز بر تعداد نشریه ها و تیراژ اغلب جراید افزوده می شد. اما در جنب بسیاری روزنامه ها و مجله های روشنگر و هدمند ملی و مذهبی و ناشر افکار آزادیخواهانه و مترقی، عده ای فرصت طلب و شیادمطبوعاتی و مزدوران تازه و کهنه کار استعمار و دیکتاتوری هم - کهنه کارانه مانند عباس مسعودی و شکرالله صفوی یا تازه واردان کهنه کاری چون گردانندگان اصلی روزنامه های رعد، وظیفه، اراده ملی، ندای عدالت، کشور، فرمان، آتش و... به انتشار روزنامه های به اصطلاح سیاسی و رنگین نامه های جنجالی و سکسی که سراپا مروج افکار «شاهنشاهی» و مبلغ نیات پلید استعمار رسوا شده انگلیس و همقطار تازه به عرصه جهانی رسیده اش امپریالیسم امریکا بودند، پرداختند و گروهی از زندانیان سیاسی و آزاده شده چپ و روشنفکران کم تجربه هم به نشر چندین روزنامه و دهها مجله هفتگی و ماهانه و فصلنامه پرداختند که مطالب ترجمه شده آنها غالباً از نشریات خارجی و در جهت وابستگی به مکتب مارکسیسم بود.

ویژگیهای عمده مطبوعات در این سالها

عبارت بودند از:

۱. گروهی شدن اندیشه ها، و قطبی شدن هدفها که ناشی از پیوستگی و همبستگی تعدادی از نشریه های وابسته به یک حزب یا گروه سیاسی معین و یا محافل و رجال درباری، دولتی و استعماری بود. البته تعداد نشریه های غیر وابسته به حزبها یا گروههای سیاسی هم کم نبود، اما در میان همینها هم عده زیادی، فقط ظاهراً خود را مستقل قلمداد می کردند؛

۰۲ کثرت و نیز پراکندگی روشهای سیاسی - اجتماعی که معلول ظلمت و فشار بیست ساله رژیم دیکتاتوری رضاشاهی و بیداری ناگهانی نسل جوان تحصیلکرده بود؛
۰۳ مبارزه همگانی علیه فاشیسم و دیکتاتوری؛

۰۴ رشد همه جانبه هیاتهای تحریری و فنی مطبوعات و رواج فزاینده روزنامه نگاری حرفه‌ای، مخصوصاً در رده خبرنگاران و گزارش نویسان روزنامه‌ها؛
۰۵ تنوع در سبک تحریر و فزونی مطالب سرگرم کننده؛

۰۶ نبود کنترل و سانسور دولتی، و ایستادگی شجاعانه مطبوعات آزادیخواه در برابر دولتهایی که قصد تسلط و تحکم بر مطبوعات داشتند؛

۰۷ رواج رشوه ستانی و کلاشی و باجگیری خواه از طریق نشر مطالب افشاگرانه یا افتراءآمیز علیه شروتمندان و سرمایه داران و فئودالها و کارخانه داران و رجال، یا انتشار مقاله‌های چاپلوسانه به سود محمدرضاشاه و در پایان و عوامل استعمار و دولتمردان بلند پایه^{۳۰}.

مهمترین رویدادهای مطبوعاتی در این دوره را می توان چنین خلاصه کرد:

۰۱ توقیف همگانی مطبوعات در سراسر ایران که از روز ۷ آذر ۱۳۲۱ به دستور نخست وزیر وقت قوام السلطنه و با اعلام حکومت نظامی زیر نظر سپهداحمدی آغاز شد. این مرد ملقب به «احمد قصاب» یا «جلاد مردم لرستان» بود و گفته می شد در آن زمان تعداد مستغلات او فقط در تهران متجاوز از دویست واحد بوده است. او همچنین در ورامین مالک چندین روستا بود. در آن ۴۳ روزی که همه مطبوعات و چاپخانه های آنان توقیف و تعطیل بود، فقط یک نشریه بامدادی از جانب اداره تبلیغات وابسته به نخست وزیری و درجنب رادیو ایران، زیر نام اخبار روز انتشار می یافت که بیشتر نسخه هایش به طور رایگان توزیع می شد و در واقع یک نشریه دولتی و ناشر نظرات شخص احمد قوام (قوام السلطنه) بود.

۰۲ در همین ایام توقیف همگانی مطبوعات بود که دکتر علی اکبر سیاسی وزیر فرهنگ کابینه قوام السلطنه لایحه ای را با قید دوفوریت در ۲۹ آذر ۱۳۲۱ تقدیم مجلس شورای ملی کرد. با اینکه این لایحه به زیان مطبوعات بود، پس از ۳ جلسه بحث و گفت گوی موافق و مخالف سرانجام روز سوم دیماه ۱۳۲۱ با اکثریت ۶۸ رأی از ۹۲ رأی حاضر در جلسه به تصویب رسید و فقط ۳ نماینده بدان رأی کبود دادند.

نکته جالب این است که به محض تصویب این لایحه، مدیران مطبوعات قدیمی که بنابر مفاد قانون تازه بایستی شرایط لازم خود را «به تصدیق» شورای عالی فرهنگ برسانند، فریاد اعتراض برآوردند و از آنجا که اغلب این گونه مدیران، کسانی چون عباس مسعودی از هواداران دولت و رژیم بودند، نمایندگان اکثریت مجلس که هوادار دولت بودند، روز ۲۴ دیماه ۱۳۲۱ طرح ماده واحده ای را به قید دوفوریت به مجلس دادند که همان روز تصویب شد و به موجب آن مقرر شد که مدیران روزنامه ملی و مجله هایی که لااقل پانزده سال متوالی منتشر شده اند، الزامی ندارند که تصدیق شورای عالی فرهنگ را تحصیل کنند، بلکه می توانند به انتشار روزنامه یا مجله خود ادامه دهند.

۰۳ رد یک لایحه ضد مطبوعاتی که توسط دولت علی سهیلی در ۲۶ خرداد ۱۳۲۲ با قید دوفوریت به مجلس شورای ملی تقدیم شد. این لایحه را دولت در پی اعتراض و مخالفت شدیدی که عده کثیری از نمایندگان خواستار آزادی مطبوعات با آن ابراز داشتند، از مجلس بازپس گرفت. پانزده روز پیش از این واقعه، روز ۱۰ خرداد ۱۳۲۲، از شش روزنامه مهرایران، اقدام، کیهان، باختر، خورشید ایران، و مرد امروز که مدتی توقیف بودند از طرف فرمانداری نظامی رفع توقیف شده بود.

لازم به ذکر است که دولتهای وقت در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۴ شمسی تزییقات زیادی برای مطبوعات ایجاد کردند و به بهانه های واهی هراز چندگاه تعدادی از روزنامه ها و

مجله ها بخصوص نشریه های ملی و حقگو را توقیف می کردند.

۰۴ فشارهای شدید دولتهای وقت به مطبوعاتیان باعث شد که جبهه آزادی به همت ۱۲ تن از مدیران جزاید تهران تشکیل گردد. این سازمان به سرعت رشد کرد و اعضای آن در پایان سال ۱۳۲۳ شمسی به ۳۰ واحد مطبوعاتی و در اوایل سال ۱۳۲۴ به ۴۴ واحد یعنی حدود نیمی از جزاید فعال رسید. این روزنامه ها و مجله های پرنفوذ و منظم الانششار چاپ تهران که دارای افکار و عقاید سیاسی مختلف بودند، جبهه آزادی را مورد تایید قرار دادند و با عضویت آنها در این سازمان نوپا یک سازمان صنفی و سیاسی مطبوعاتی پا گرفت.

۰۵ قتل سید احمد کسروی، مورخ و قاضی دادگستری و ۶ مدیر روزنامه پرچم که برادران اماسی (سیدحسن و سیدعلی) اعضای گروه مذهبی به نام فدائیان اسلام، با صراحت مسؤولیت آن را برعهده گرفتند. این قتل که روز بیستم اسفند ۱۳۲۴ در محل وزارت دادگستری و با شلیک چندگلوله و ایراد چند ضربه خنجر صورت گرفت، انگیزه مذهبی داشت زیرا «فدائیان اسلام» آراء و عقاید نوشته ها و گفته ها کسروی را خلاف احکام اسلام و ضدیت با شعائر اسلامی می دانستند. علاوه بر آن چندتن از آیات عظام و مراجع تقلید در نجف، قم و تهران فتوا داده بودند که چون در برخی نوشته های کسروی به ائمه اطهار (ع) و مقدسات مسلمانان توهین شده، قتل کسروی واجب است و فدائیان اسلام با استناد به این فتوا، کسروی و منشی او را به هلاکت رساندند.

۰۶ در سال ۱۳۲۵ پس از سقوط حکومت غیرقانونی پیشه وری که در آذر سال ۱۳۲۴ در آذربایجان با حمایت ارتش سرخ و گروهی از بیگانه پرستان تشکیل شده بود، سانسور مطبوعات تشدید شد و تعدادی روزنامه و مجله توقیف و برخی تعطیل و عده ای از روزنامه نویسان بازداشت شدند.

دیکتاتور ترشان و جبهه مطبوعات در آن زمان از جانب مطبوعات و اکنشهای

شدید و آزادمنشانه‌ای بروز کرد که عمده‌ترین آنها از جانب جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری بود و تامدتی عوامل دیکتاتوری را وادار به عقب نشینی کرد. بدیهی است که دیکتاتورترانشان هم از هیچ تمهید و توطئه‌ای بازماندند و برای درهم شکستن قدرت این جبهه به اعمال نفوذ در صف مطبوعات و اقدامهای خشونت آمیز متواتری مبادرت کردند که سرانجام منجر به ضعف و کم اثری مطبوعات شد. در عین حال باید افزود که سازشکاری گروهی از مدیران عضو جبهه که منتسب به قوام‌السلطنه و حزب او - حزب دموکرات ایران - بودند و تغییر روش گروه کم عده دیگری از اعضای جبهه مانند فری پور، مدیر روزنامه صدای مردم و عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام به طمع کسب مقام و ثروت، که بدانان وعده داده شد، نیز فرصت مساعدی به دست دیکتاتورترانشان داد. این هردو گروه ناگهان به هواداری از دربار برخاستند و از نخست وزیری عبدالحسین هژیرکه وابستگی اش به دربار روستراز آفتاب بود حمایت و به محکمی دفاع کردند. بدین گونه بود که فعالیت جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری بتدریج چندان و چنان محدود شد که هنگام اجرای صحنه سازی ترور محمدرضا شاه فقط چند روزنامه و مجله به راستی مستقل در عرصه مبارزه علیه دیکتاتوری پای برجا ماندند.



قتل ناجوانمردانه محمد مسعود

۰۷ از رویدادهای مهم مطبوعاتی این دوره قتل ناجوانمردانه محمد مسعود بود که در

گردهمایی مجدد مطبوعات برای دفاع از حقوق سیاسی و اجتماعی خویش بسیار مؤثر بود. قتل محمد مسعود، مدیر شجاع روزنامه مردامروز در نیمه شب ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ اتفاق افتاد. مردامروز از روزنامه‌های معروف و پرفروش روز بود که قیمت آن در روزهای انتشار غالباً پس از ساعتی به چند برابرهای آن می‌رسید و دست به دست می‌گشت و از لحاظ خواننده پرتیراژترین «هفته‌نامه» آن روز بود. اغلب نوشته‌های محمد مسعود بر اساس عقاید شخصی خود او، و در مخالفت با دربار و سیاستمداران نالایق و هیأت حاکمه فاسد و برخی از شخصیت‌های فاسد در گروهها، سازمانها، جمعیتها و احزاب وابسته از جمله در حزب توده ایران بود. او در روزنامه‌اش به همان اندازه که علیه ثروتمندان غارتگر و محترک رشته‌های بازرگانی و صنعتی و مالی انتقاد و اعتراض می‌کرد به برخی از اعضای سلطنت و عوامل فاسد درباری نیز می‌تاخت و به همین دلیل اکثریت مردمی که او را می‌شناختند، در آن زمان منشأ قتل سیاسی محمد مسعود را به شخص شاه و عوامل درباری و هیأت حاکمه وقت و بیگانه پرستان نسبت می‌دادند و یکی از اهداف این قتل را در جهت ارباب شخصیتها و روزنامه‌نویسان می‌دانستند، خاصه آن گروه که بر ضد دیکتاتوری و بر علیه امپریالیسم و عوامل آنها مبارزه می‌کردند.^{۱۰} در حالی که به رغم نظر آنها، قتل مسعود به تجدید سازمان مطبوعات مخالف دیکتاتوری انجامید و در اواخر فروردین ماه ۱۳۲۷ به تشکیل «جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری» منجر شد. زمینه مطبوعاتی مستقیم این اقدام، با توقیف عده‌ای از روزنامه‌ها به وسیله شهربانی، به استناد ماده ۴۹ قانون فراموش شده محرم ۱۳۲۶ (ه ق) پدید آمد که در نتیجه آن نزدیک به ۷۰ تن از مدیران و امتیازداران روزنامه‌های تهران که از لحاظ افکار و رفتار سیاسی و اجتماعی در مواضع مسلکی مختلف و حتی معارض قرار داشتند و تعداد زیادی از آنان هم به هیچ حزب یا گروه سیاسی منسوب نبودند، به فعالیتی

مشترک برای دفاع از حقوق صنفی‌شان پرداختند.

لایحه فرمایشی و جرایم مطبوعاتی

به موجب لایحه‌ای که به زودی جنبه قانونی پیدا کرد، علاوه بر «هتک احترامات سلطنت و توهین به مقام سلطنت» که در قانون پنجم محرم ۱۳۲۶ ه ق درج بود، «هتک حرمت» از اعضای خانواده سلطنتی (پدر، مادر، ملکه، اولاد، برادر و خواهر پادشاه) و نیز «هتک حرمت» نسبت به نخست وزیر، وزراء و معاونین آنها و رئیس و نمایندگان مجلس شورای ملی، قضات و اعضای هیأت منصفه حتی بدون احتیاج به شکایت آنها به عنوان «جرایم مطبوعاتی» شناخته شد و شهربانی مکلف شد فوراً به ضبط اوراق منتشره و توقیف مرتکب اقدام کند. بدیهی است که چنین قانونی - خاصه با توجه به نامحدود بودن مفهوم «هتک حرمت» که بارها و بارها در بایان و عوامل شان از آن به زیان مطبوعات سوء استفاده کردند - تا چه حد زیادی به سود اعضای خانواده سلطنتی و تمام رجال دولتی تمام شد و تا چه حد زیادی دست آنها، مخصوصاً شخص شاه و برادران و خواهران او را در تجارت ثروت‌های ملی ایران و تسلط بر جامعه ایرانی گسترده و دراز کرد. اما این قانون هم نتوانست سیر حوادث را صد درصد به سود دربار و دولتهای دست نشانده‌اش تغییر دهد. البته در بایان همچنان به غارت ثروت‌های ملی ایران ادامه دادند، اما خفه کردن همه آزادی‌های مطبوعاتی مقدورشان نشد، حتی هنگامی که احمد دهقان مدیر مجله تهران مصور و نماینده مجلس شورای ملی به ضرب گلوله یک هنرجوی تکنیکال اسکول «مدرسه نفت» آبادان به نام حسن جعفری، در پشت میز دفترکارش به روز ۹ خرداد ۱۳۲۹ ترور شد، بهانه تازه‌ای را برای یورش بر مطبوعات آزادیخواه فراهم آورد ولی به سبب رشد جنبش نهضت ملی ایران، عوامل درباری نتوانستند اختناق مطبوعاتی مورد نظرشان را به منصه عمل در آورند. در پی این واقعه، و البته در ارتباط با آن، در عرصه سیاسی ایران امواج توفان انگیز فزاینده‌ای علیه شرکت



از مبارزه وسیعی که بر علیه استعمارگران و استعمارگران خارجی می‌شد و بخصوص روزنامه‌هایی که زبان نمایندگان اقلیت مجلس شورای ملی بودند مورد حمله عوامل وابسته به دولت رزم‌آرا قرار گرفتند و چند چاپخانه که روزنامه‌های مذکور در آنها چاپ می‌شد غارت گردید و از نشر و توزیع روزنامه‌های ارگان جبهه ملی جلوگیری به عمل آمد. در یک زمان همه جراید وابسته به جبهه ملی راتوقیف کردند و چاپخانه‌ای که روزنامه شاهد در آن چاپ می‌شد تحت نظر قرار گرفت و روزنامه باختر امروز و مدیر آن دکتر حسین فاطمی توقیف گردید. باگسترش تظاهرات مردم؟ تشکیل چند میتینگ از طرف احزاب و جمعیت‌های وابسته به جبهه ملی ایران بخصوص حزب ایران و اعتصاب غذای گروهی از روزنامه‌نویسان در مجلس شورای ملی، در جلسه پنجشنبه چهاردهم دی ماه ۱۳۲۹ طرحی راجع به مطبوعات به رئیس مجلس تقدیم گردید که پس از چند جلسه مذاکره و ارجاع به کمیسیون سرانجام طرح مذکور در مجلس شورای ملی به تصویب رسید که نظرمدیران جراید راتا حدودی تأمین کرد و بدین ترتیب اعتصاب غذای آنان پایان یافت و روزیستم دی ماه محوطه مجلس راترک کردند.

پس از ابلاغ این قانون به دولت علاوه بر نشریه‌های در حال انتشار، دهها و صدها آرزومند عنوان مدیر روزنامه یا مجله به آرزوی خود رسیدند و در تمام ایران هزاران نشریه گونه‌گون - ولو آنکه در یک یا چند شماره و یک صد یا یک هزار نسخه در هر شماره باشد - منتشر شدند و بیشتر به سود نهضت ملی شدن صنایع نفت ایران به قلم فرسایی پرداختند.

همین عامل تبلیغاتی و بخصوص اتحاد و همبستگی اقشار مختلف مردم در جهت پشتیبانی از رهبران نهضت ملی ایران و نیز چندین عامل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مقتدرتر و گسترده‌تر دیگر از جمله رقابت آزمندانه امپریالیست‌های انگلیسی و امریکایی - اولی برای مشارکت در غارت نفت ایران و دومی برای حفظ منافع احریصانه‌اش در

توقیف جراید وابسته به جبهه ملی و غارت چاپخانه‌ها

به طور کلی می‌توان گفت با آغاز سال ۱۳۲۹ باگسترش فعالیت جبهه ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق و انتشار و توزیع وسیع جراید وابسته به این جبهه از جمله روزنامه‌های باختر امروز، شاهد، نیروی سوم، شورش، روزنامه ارگان حزب ایران که مصادف با تصدی نخست‌وزیری ایران که سبهد رزم‌آرا شد، فشار بر جراید در این حکومت خاصه به منظور ممانعت از ملی شدن صنعت نفت و جلوگیری از آگاهی ملت

نفت ایران و انگلیس برخاست که منجر به نهضت عظیمی برای ملی شدن صنایع نفت ایران شد - نهضتی که در بطن آن مخالفت علیه استبداد شاه و برضد امپریالیسم چشمگیری بود. در جریان او جگیری همین امواج بود که نمایندگان اقلیت مجلس شورای ملی به قبولاندن ماده واحده‌ای به اکثریت موفق شدند که بسیاری از زنجیرهای ظاهراً قانونی را از دست و پای مطبوعات می‌گشود - بی‌آنکه واقعاً آنها رایه سوی آزادی و استقلال مورد دلخواه عناصر آزادیخواه و مترقی رهسپار کنند.

عرصه نفت - سبب شد که در آپسین روز از سال ۱۳۲۹ (۲۹ اسفند) قانون ملی شدن نفت ایران که توسط اقلیت مقتدر مجلس به رهبری دکتر محمد مصدق عرضه شده بود، به تصویب مجلس شورای ملی برسد و زمینه بس مساعدی برای گسترش نهضت ملی ضد استعماری و ضد استبدادی فراهم آورد. مطبوعات در ماجرای ملی شدن صنعت نفت شایستگی بسیار از خود نشان دادند و موج احساسات شدید ضد استعماری را در بین ملت برانگیختند تا حدی که حتی برخی از مطبوعات وابسته به دستگاه سلطنت نیز همراه با گروهی از نمایندگان درباری مجلس، به حمایت از ملی شدن صنعت نفت برخاستند.

به دنبال ترور رزم آراه، کابینه علاء تشکیل شد ولی عمر دولت او بسیار کوتاه بود و پس از حدود یک ماه و نیم سقوط کرد، چند تن از نمایندگان وابسته به دربار از جمله جمال امامی به تصویر اینکه دکتر مصدق حاضر به قبول مسؤلیت تشکیل کابینه نمی شود از وی می خواهند خود کابینه را تشکیل دهد و او که به پشتیبانی ملت مطمئن بود، با تشکیل کابینه موافقت کرد و پس از تشکیل نخستین جلسه هیأت دولت به اداره کل تبلیغات صریحاً دستور داد هنگامی که درباره وی مطلبی از رادیو پخش می شود، الفاظ جناب والقباب و عناوین رابه کلی حذف کنند و جالبترینکه دکتر مصدق به شهربانی کل کشور نیز دستور می دهد: «شهربانی کل کشور، در جراید ایران آنچه راجع به شخص اینجناب نگاشته می شود هرچه نوشته باشند و هرکس نوشته باشد نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد...» به همین دلیل در حکومت ملی دکتر محمد مصدق مردم و مطبوعات از آزادیهای سیاسی و اجتماعی فراوانی برخوردار بودند و آثار قلمی بسیاری از نویسندگان در این دوره چاپ و منتشر شد که تا آن زمان و تا این حد در هیچ دوره ای وجود نداشت. در همین دوره بود که روزنامه های چپگرا مانند بسوی آینده، شهباز، مصلحت، جوانان دموکرات و... پس از پی بردن به اشتباهات

متعدد و مکرر خود در زمینه های مختلف و بخصوص در مورد دولت ملی دکتر محمد مصدق، با مطبوعات ملی همگام شدند و در مبارزه علیه استعمار و تایید نهضت ملی شدن صنعت نفت و تقویت حکومت دکتر مصدق در تظاهرات و میتینگ ها شرکت فعال داشتند - اگر چه لحن آنها و نحوه مبارزاتشان، با آنچه مورد علاقه و عمل ملیون بود، توفیر داشت. نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق که مبارزه سختی را با استعمارگران خارجی بخصوص با امپراتوری انگلستان آغاز کرده بود، از پشتیبانی اکثریت مردم و روحانیون مبارز و مطبوعات ملی برخوردار بود.



دوران رشد همه جانبه مطبوعات به جرأت می توان گفت پس از سالهای شهریور ۱۳۲۰ تا اواخر تابستان ۱۳۳۲ که دوران رشد همه جانبه مطبوعات و برخورداری آنها از آزادی نسبتاً مطلوب قلم و نشر افکار بود، در تمام روزگار سیاه پهلوی ها - به استثنای یکی دو ماهه پایان این روزگار که

فجر انقلاب اسلامی ایران دمیده بود - تنها دوره کوتاه دیگری که مطبوعات به طور اعم رشد همه جانبه ای کردند، همین دوران خیزش و اوج نهضت ملی نفت ایران بود. در این دوران، با استفاده از قانون پنجم محرم ۱۳۲۶ (ه ق) که تنها قانون مطبوعات آن زمان بود، هر خواستار انتشار نشریه ای که سی سال داشت، و مرتکب «جنحه و جنایات» نشده بود، نامی برای نشریه اش برگزید و آن را به اداره نظارت انطباعات، در وزارت کشور ثبت رساند، و مدیر روزنامه یا مجله شد. بدیهی است که در این حیص و بیص، جماعتی فرصت طلب و سودجو نیز پایه حریم مطبوعات نهادند که ننگ مطبوعات بودند و سوء استفاده های مالی و سیاسی کردند و اختلالاتی در جامعه مطبوعات به وجود آوردند. اما در کل قضیه، روند زمانه به سود مطبوعات آزاده و مستقل و به زیان خودکامگان درباری و جیره خواران آنها بود. در همان روزگار بود که لبه تند و تیز انتقادی در چندین روزنامه افشاگر، تلویحاً علیه دربار و شاه و تصریحاً بر ضد خواهران و برادران و ملکه و پدر و مادر شاه متوجه شد. در آن دوران رشد مطبوعاتی، بودند روزی نامه ها و رنگین نامه هایی که از موقعیت زمانه، به سود شخصی یا گروهی خود سوء استفاده ها کردند و نیز بودند روزنامه ها و نشریه های مبارزی که به رغم نیت و مقاصد درستشان مدتی به راه خطا رفتند، همچنین بودند عوامل نفوذی پرشماری از دستگاه امپریالیسم جهانی که مدتی شناخته شد یا ناشناخته مانده، در صف نهضت قرار گرفتند و چهره واقعی مطبوعات را آلودند، اما در مجموع مطبوعات آن دوران، آئینه تمام نمای جامعه ای بود که می خواست و مبارزه جانانه ای می کرد تا به استقلال و آزادی واقعی دست یابد. مبارزات وسیع و پرشوری که مطبوعات راستین آن دوران کردند و تجربه های تلخ و شیرینی که این گونه مطبوعات به دست آوردند - اگر چه برخی هاشان مدتی دربراهه اشتباه قدم و قلم زدند - از عبرت آموزترین درسهای تاریخ معاصر ایران و تاریخ مطبوعات ایران دوران

پهلوی هاست.

سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق

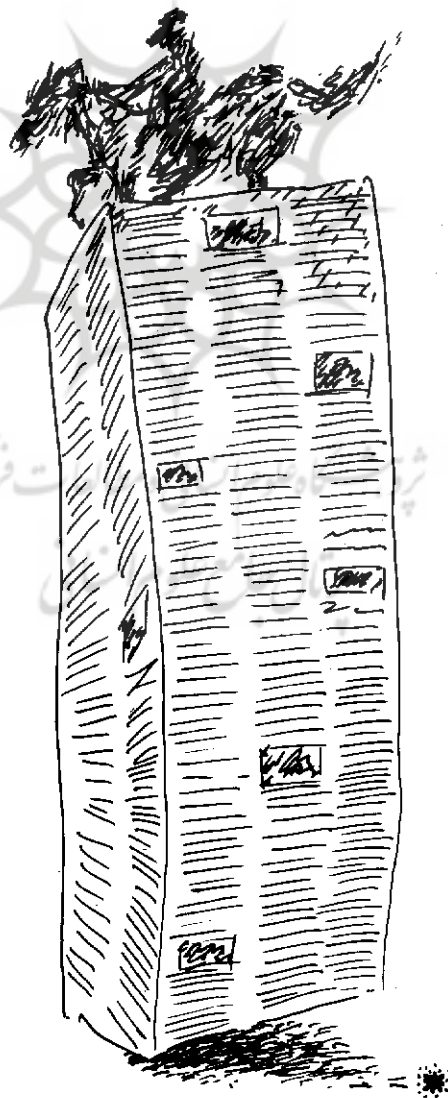
روزنامه‌های ملی و ضد استعماری در این دوره افشاگر بسیاری از توطئه‌های ضد مردمی درباریان و کارشکنان نهضت ملت ایران بودند. دولتهای خارجی که منافعشان در خطر بود با محمدرضا شاه و درباریان در جهت سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق متحد شدند و با کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت مردمی مصدق سقوط کرد و فشار بر مطبوعات بیشتر شد و روزنامه‌نویسان حقگو مورد ستم قرار گرفتند و گروه کثیری بازداشت و شکنجه شدند و چند تن از این گروه از جمله دکتر حسین فاطمی مدیر شجاع روزنامه باختر امروز که در سپیده دم ۱۹ آبان ۱۳۳۳ در حالی که تب شدیدی داشت و حدود ۴۰ روز از اعتصاب غذایی می‌گذشت به جوخه اعدام سپرده شد. امیر مختار کریم پور شیرازی مدیر مبارز روزنامه شورش نیز متحمل شدیدترین شکنجه‌ها واقع شد. یک بار او را از بام بلند زندان به زیر انداختند که دچار استخوان شکستگی پشت و بازو شد و پس از چندی در سحرگاه ۲۵ اسفند ۱۳۳۳ در محوطه زندان با ریختن نفت بر سر و رویش وی را زنده زنده سوزاندند.

اثرات و ثمراتی که این‌گونه مطبوعات در جریان رشد و بلوغ نهضت ضد استعماری ایران پدید آوردند نه فقط در آن رژیم سیاه درخششی از یاد رفتنی یافت، بلکه تمسک به همان اثرات و ثمرات در دوران درگیری و پیروزی انقلاب اسلامی بر رژیم شاهنشاهی نیز سودمند واقع شد، و اکنون هم می‌تواند و می‌باید که موجب شیوه‌های پرثمر و مفیدی برای رشد و کمال مطبوعات جمهوری اسلامی ایران باشد. اینکه نهضت ملی شدن نفت به شکست ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجامید، و اینکه در پی این شکست مطبوعات ایران به طور کلی در محاق استبداد گرفتار آمدند و زیر سیطره دربار و اربابان تازه آمریکایی‌اش رفتند هرگز نمی‌تواند و نمی‌باید از درج و احترام به مساعی و تجربه‌های شان در دوران نهضت ضد

استعماری سالهای تا مرداد ۱۳۳۲ به کمترین مقداری بکاهد.

خرمنهای آتش

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را دست درگساران و سازندگان و مجریانش از امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا گرفته تا محمدرضا شاه مخلوع و همقطاران آن زمانش و همه دیگر مزدوران و جیره‌خواران استعمار و ارتجاع بین‌المللی و نیز همه دیگر مزدوران و نیز همه قلم‌به‌دستان مامور و خادم اینان «نقطه عطفی در تاریخ شاهنشاهی ایران» یا چیزی نزدیک به این مفهوم جلوه داده‌اند. چاپلوسان درباری و قلم‌به‌مزد های رژیم



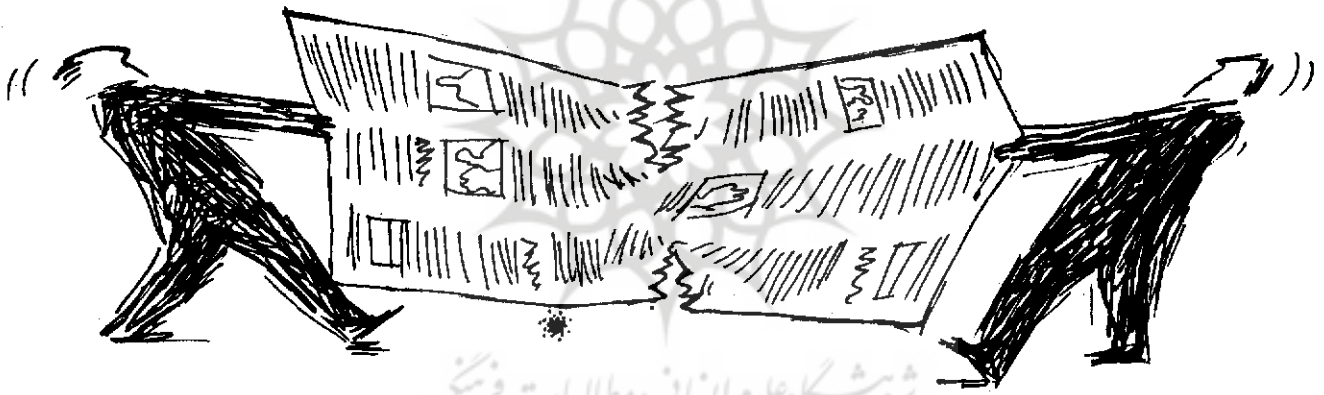
شاهنشاهی، از این هم پا فراتر نهاده، آن را «معجزه قرن» توصیف کرده‌اند و طی ۲۵ ساله پس از کودتای امپریالیستی درباری، خروارها خروار کتاب و رساله و نشریه و روزنامه و مجله، و هزاران هزار ساعت سخنرانی و خطابه و مدیحه خوانی و وعظ در بیان زیر وبم این معجزه قرن به باطل و عبث هدر داده‌اند. اما این همه نه ذره‌ای از قدر و ارج نهضت ملی شدن صنعت نفت و اثر آن بر مطبوعات کاست و نه چهره کزیه و داغ ننگ خورده رژیم پس از کودتا را اندکی مطبوع و دست کم فریبنده کرد. در همین دوران هیچ‌گاه مطبوعات حتی روزی نامه‌هاشان، خالی از تعرض و اعتراض درست و مثبت نماند، ولو به صورت جرقه‌های متوالی یا خرمن‌های آتش که زمان به زمان شعله می‌کشید و رژیم پیوسته دست در کار اطفاءشان بود.

دوره رنگین نامه‌ها، مطبوعات ایران متعهد و مسؤول و قانون مطبوعات جدید جلال‌آل احمد در کتاب ۳ مقاله دیگر این دوره را «دوره رنگین نامه‌های تحریک کننده حیوانی‌ترین غرایز و خالی از حق و شور و شوق، توصیف کرده است» این قضاوت در مورد نخست، شامل تقریباً تمام مجله‌های رنگارنگ و در مورد بعدی، شامل دیگر نشریه‌های وابسته رژیم بود. از این لحاظ و البته در همین حد، قضاوت مرحوم جلال‌آل احمد کاملاً درست است و ما در جای خود با استناد به این نوع رنگین نامه‌ها و روزی نامه‌ها، خاصه درباره نقش ضد فرهنگی گردانندگان آنها بحث خواهیم کرد، اما باید در نظر داشت که در همین دوران هم اخبار، مقالات و ترجمه‌های مفید و ارزنده‌ای از طرف نویسندگان متعهد و مسؤول، مترجمان آگاه و مطبوعاتیان زحمتکش و کاریکاتوریست‌های برجسته، در روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و فصلنامه‌های آزاد و مستقل درج و منتشر شده است که بارها این نشریه‌ها و بسیاری از همکاران آنها با مشکلات زیادی روبه روبرو شده‌اند، والا دلیلی نداشت که رژیم کودتایی و خادمان درباری آن، آن همه ضربه‌های کاری بر پیکر مطبوعات آزاد و

مستقل و نویسندگان متعهد و مسؤول وارد آوردند و حتی وقتی خود رابه اصطلاح از لحاظ قانون دست خالی احساس می‌کنند، برای خالی نبودن عریضه و در اختیار داشتن یک سلاح قانونی هرچه کوبنده‌تر، قانون پنجم محرم ۱۳۲۶ (ه.ق) را که تا دو سال پس از کودتای ۱۳۳۲ تنها قانون مطبوعات در جریان اجرا بود، ملغی کنند و قانون سرپا سلطه‌گرانه‌ای را در دهم مرداد ۱۳۳۴ ه.ش به مورد اجرا گذارند که نه در جلسه علنی یا مخفی مجلس شورای ملی، بلکه فقط در کمیسیون مشترک دو مجلس سنا و شورای ملی تصویب و در متن آن به موقتی بودنش تصریح شده بود. به موجب همین به اصطلاح قانون موقت بود که صدها نشریه

عرصه مطبوعات برانند، به موجب تبصره‌ای تمام امتیازهای داده شده تا تاریخ اجرای قانون را فقط به این شرط که طی ۴ ساله پیش از اجرای قانون دست کم یک سال منتشر شده باشند، نه فقط از قید لیسانسیه بلکه از دیگر قیود و شروط به اصطلاح قانونی برای صاحبان امتیاز آزاد کردند و بدین‌گونه بود که مسعودی‌ها، شاهنده‌ها، جهانبانی‌ها، شکرالله صفوی‌ها و دههاتن از این‌گونه صاحبان امتیاز روزنامه و مجله که صددرصد مدافع رژیم و چیره‌خواران آن بودند، عنوانهای پرطمطراق آن روزی خود را (مدیر، صاحب امتیاز) حفظ کردند و به راه ساله‌اطی کرده خود، فریب افکار عمومی و راه کسب ثروت و مقام، ادامه دادند.

جز در یکی دو مورد بسیار جزئی، هرگز «توقیف» نشریه‌ای یا دادرسی و صدور حکم و اعلام مجازات یا براهت متهمی - اعم از مدیر، صاحب امتیاز، سردبیر، خبرنگار یا نویسنده - به موجب این قانون صورت نگرفت. در واقع چنانکه پیش از این اشاره شد. این قانون فقط به منظور خالی نبودن عریضه و در مواردی برای قرص کردن پای استبداد و سانسور در عرصه مطبوعات تصویب شده بود، و هرگز هم جنبه «موقت» بودن اجرای آن از میان نرفت، به عبارت دیگر این قانون موقت دست رژیم کودتایی را برای اختناق کامل مطبوعات گشوده و دست مطبوعاتیان حقگو و آزاده را مقید به زنجیرگان استبداد کرد. با تمام این احوال



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

امتیازدار امکان تجدید امتیاز نیافتند و به تعطیل کشانده شدند و نیز کسانی امتیاز انتشار روزنامه و مجله کسب کردند که از تمام جهات رژیم نسبت بدانها اعتماد داشت و «ساواک» بر آنها مهر صحنه زده بود. قید لیسانسیه در این قانون به عنوان یکی از شش شرط خواستاران تأسیس روزنامه یا مجله برای نخستین بار در تاریخ مطبوعات ایران عنوان شده بود و نشان می‌داد که مدرک‌گرایی در رژیم کودتایی جای نمایانی برای خود باز کرده است. اما از آنجا که اعمال این قید می‌توانست بسیاری از نوکران درباری را از

دادرسی مطبوعات و هیأت منصفه:

در این قانون همچنین، برای نخستین بار در تاریخ مطبوعات ایران، فصلی (فصل ۵) اختصاص به «دادرسی مطبوعات - هیأت منصفه» داده شده بود، و بتفصیل درباره جرایم مطبوعاتی و سیاسی و نحوه رسیدگی بدانها در حضور هیأت منصفه و طرز تشکیل ادواری هیأت منصفه و موارد «توقیف یا تعطیل» روزنامه یا مجله اعلام نظر شده بود. اما با آنکه براساس مواد این فصل، هر دو سال یک‌بار، و در بهمن ماه، هیأت منصفه‌ای انتخاب (بهرت است گفته شود انتصاب) شد،

هیچ‌گاه میدان مطبوعات، چنانکه رژیم می‌خواست عاری و خالی از صاحبان قلمهای افشاگر و نقاد نشد و اگر چه افشاگریها و انتقادهای در مورد زیادی نتیجه رقابتها و درگیریهای جناحهای متعدد حاکم یا تا حدودی ناشی از «حق و حساب‌خواهی» و «باج‌طلبی» گردانندگان این یا آن نشریه از دولت یا مؤسسه‌های اقتصادی و صنعتی بخش خصوصی بود، اما جاجای و گاه‌گاه، در عمق نوشته‌های افشاگرانه و انتقادی نویسندگان یا حتی خبرنگاران عادی ولی آزاده و عدالت‌جو، ولو به طنز، ریشه‌های

فساد سیاسی و بحران اقتصادی، زیر ضربه‌های سنگین قلم قرار می‌گرفت و زوزه خشم و عوامل دربار و استعمار را برمی‌آورد. دولت سرکوبگر سپهد فضل‌الله زاهدی در روز ۲۸ اسفند ۱۳۳۳ سقوط کرد و دولت دست‌نشانده دیگر محمدرضا شاه، حسین علاء، در اول فروردین ماه ۱۳۳۴ کابینه را تشکیل داد. در این دوره نیز مطبوعات زیر فشار سانسور قرار داشت. حسین علاء در ۱۲ فروردین ۱۳۳۶ مجبور به استعفا شد و دکتر منوچهر اقبال یکی دیگر از نوکران شاه در ۱۴ فروردین ماه ۱۳۳۶ به نخست‌وزیری منصوب شد و برنامه خود را فقط و فقط اجرای منویات شاهنشاه اعلام کرد.

در این دوره ظاهراً دکتر اقبال در رأس قوه اجراییه بود ولی عملاً همه اختیارات در دست محمدرضا شاه و ساواک بود و بابت‌گیری از تجربیات جاسوسان و عوامل وابسته به سازمانهای جاسوسی اسرائیل و آمریکا «موساد» و «سیا» فشار بر روشنفکران و آزادیخواهان و سانسور در مطبوعات زیادتر شد.

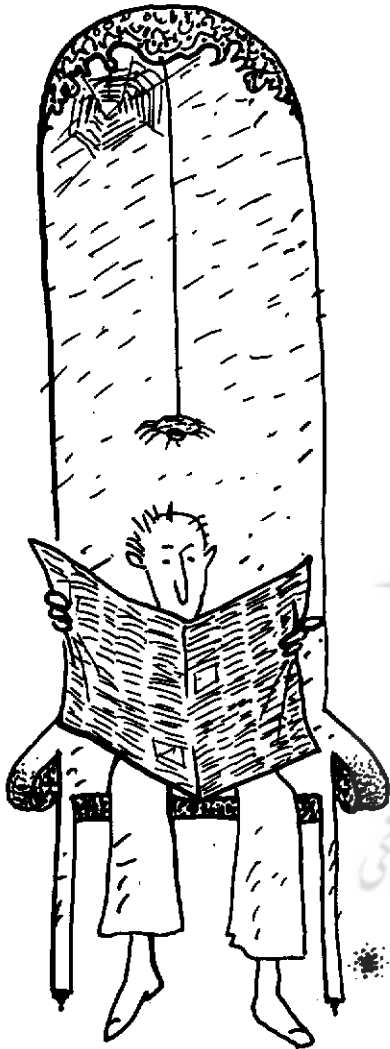
دولت اقبال با سرکوبی نهضت ملی ایران و تشدید سانسور بر جراید کشور در تابستان ۱۳۳۹ انتخاب دوره بیستم مجلس شورای ملی را انجام داد و اسامی گروهی وابسته به رژیم را از صندوقهای رأی بیرون آورد. اما نفرت شدید و اعتراض مردم در سراسر کشور نسبت به انتخابات فرمایشی که محمد رضا شاه از منتخبین قلابی خواست همگی استعفا بدهند و پس از این عقب‌نشینی دولت اقبال نیز سقوط کرد.

پس از سقوط دکتر منوچهر اقبال در ۶ شهریور ۱۳۳۹، سناتور مهندس شریف امامی در ۹ شهریور ۱۳۳۹ بر سرکار آمد، وی که در همان ابتدا با سروصدهای زیاد و اعتراض افسارمختلف و درج بعضی اخبار و مطالب انتقادی در برخی جراید کشور روبه رو شد، در بدو زمامداری گفت بعد از این دوران اختناق وجود نخواهد داشت و مطبوعات آزاد خواهند بود، آزادی انتخابات را تضمین می‌کند و اطمینان داد به خلافکارهای گذشته رسیدگی خواهد شد.

پس از انتخابات فرمایشی مجلس شورای ملی، به علت گسترش اعتراض و حرکت‌های تند مردم بر علیه اقدامات خلاف قانون دولت، بخصوص جامعه معلمان کشور که برای افزایش حقوق خود دست به تظاهرات خیابانی زدند، طی تیراندازی پلیس تهران، چند تن مجروح و یکی از معلمان به نام دکتر خانعلی کشته شد و به دنبال این تظاهرات و اعتراضات پی‌درپی افسارمختلف و انتقاد شدید در برخی جراید کشور در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ حکومت شریف‌امامی سقوط کرد!

یک روز بعد یعنی در شانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ دکتر علی امینی که با حمایت آمریکا دولت خود را تشکیل داد، با تظاهر به قبول نظرات مردم و اعلام ورشکستگی اقتصاد کشور و تأیید جو اختناق و سانسور در مطبوعات، می‌خواست بظاهر ایران را به شکل دموکراسی غربی در بیاورد و برای جلب رضایت گروهها و سازمانهای مختلف و روحانیون، فرمان انحلال مجلس را از محمدرضا شاه گرفت و مجلس شورای ملی را منحل ساخت و می‌خواست همه کارهای اجرایی را که زیر نظر مستقیم شاه انجام می‌گرفت، تا حدود امکان در دست خود بگیرد.

در دوران یک‌سال و اندی نخست‌وزیری بظاهر به مطبوعات آزادی داده شد و تا حدودی عده‌ای توانستند مقالات انتقادی پیرامون مسائل روز خاصه درباره مشکلات اقتصادی کشور و مسائل اجتماعی و لزوم برقراری آزادی بیان و اندیشه و تشکیل اجتماعات و گروهها در جراید درج کنند. ولی محمدرضا شاه که با هرگونه اجتماع و جنبش مردمی و بخصوص آزادی مطبوعات مخالفت می‌کرد، حتی حاضر نشد دولت وابسته به خود را که با ایجاد «فضای باز سیاسی دستوری» در جهت حفظ مقام سلطنت محمدرضا شاه گام برمی‌داشت و بظاهر تظاهر به آزادیخواهی و دفاع از حکومت دموکراسی می‌کرد و فقط چون می‌خواست برخی کارها را به طور دلخواه خودش انجام بدهد تحمل کند.



کابینه سیاه علم و تشدید سانسور مطبوعات محمدرضا شاه طی سفر خود در فروردین ماه ۱۳۴۱ به آمریکا، دولت آمریکا را به اجرای برنامه‌های خود راضی ساخت، و چندی پس از بازگشت به تهران در ۲۹ تیرماه ۱۳۴۱ دکتر علی امینی راز نخست‌وزیری برکنار و یک روز بعد اسدالله علم را که از نوکران وفادار شاه بود، به نخست‌وزیری برگزید.



قلم‌هایی که در نیام کشیده شد

مطبوعات ایران، سال ۱۳۴۲ را در حالی آغاز کردند که در حدود ۷۵ نشریه به طور عمده مدافع رژیم - حاوی چند روزنامه به اصطلاح «زبان دراز و دندان گرد» (این توصیف رابعدها جانشینان جهانگیر تفضلی از زبان او نقل کردند و خود اینان هم به کار بردند) و البته چند نشریه انتقادی مستقل - از انتشار بازداشته شدند. از این پس تا آغاز اوجگیری انقلاب اسلامی ایران هیچ نشریه دارای امتیازنامه‌ای اجازه نشر نداشت، مگر آنکه کاملاً در اختیار رژیم و جناحهای حاکم باشد. از میان صاحبان امتیاز نشریه‌های تعطیل شده، بسیارشان به ساواک، سنگ پاسبان رژیم، تجدید سرسپردگی کردند و تا چند ماه بعد اجازه انتشار نشریه‌شان مجدداً صادر شد، بقیه هم همراه عده‌ای که سرخدمت به رژیم خم نکرده بودند یا از امور مطبوعاتی به کلی کناره گرفتند و یابایی آنکه تن به مزدوری رژیم محمدرضاپهلوی بدهند، برای امرارمعاش، در این یا آن نشریه به صورت غیرفعال باقی ماندند، و درانتظار فرصت مساعد، قلمهایشان را در نیام کردند!

این ضایعه مطبوعاتی که یکی از نخستین اثرات به اصطلاح «انقلاب» ششم بهمن ۱۳۴۱، بود دو نکته عمده را بر همگان روشن کرد، نخست اینکه هیأت حاکم، خاصه جناحی که اصلاحات ششگانه دیکته شده امریکا را به اجرا گذاشته بود، از کثرت نشریه‌ها که نتیجه طبیعی آن از یک سو وجود بسیاری از نویسندگان و خبرنگاران آزاده و واقع‌بین و از سوی دیگر وجود کثیری از صاحبان امتیاز و مدیران جاه‌طلب و پرتوقع و خواستار براج هرچه بیشتر از دولت‌هاست به تنگ آمده است و دوم اینکه

رژیم و ساواک می‌خواهند که مطبوعات و مطبوعاتیان در بست مدافع اصلاحات امریکا فرموده و در برابر هرگونه دست‌اندازی امریکا بر مواضع سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران کور و قلم شکسته باشند.

در برابر این کودتا هیچ‌یک از دو سازمان عمده مطبوعاتی وقت واکنش قابل ملاحظه‌ای نشان ندادند. انجمن مطبوعات که متشکل از مدیران و صاحبان امتیاز بود، و از لحاظ صنفی می‌بایستی مدافع مصالح اعضای خود باشد، نه تنها هیچ اقدام مثبتی نکرد، بلکه گردانندگان اصلی آن یعنی صاحبان روزنامه‌های اطلاعات و کیهان، تلویحاً از آن کودتای مطبوعاتی حمایت کردند و حتی روزنامه‌های‌شان خبر لغو حدود ۷۵ امتیاز را با نوعی شادی هوادارانه چاپ کردند. سازمان مطبوعاتی دیگر، سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات بود که در آن زمان پنج‌ماهی بیش از تأسیس آن نمی‌گذشت، چون هنوز به درستی پا نگرفته بود، نمی‌توانست علیه لغو این تعداد نشریه در تهران که موجب بیکار شدن صدها نویسنده و خبرنگار - اعم از عضو یا غیر عضو سندیکا - می‌شد، اعتراض قاطعی کند یا واکنش شدیدی نشان بدهند. برداشت کاسبکارانه از «ژورنالیسم حرفه‌ای» اینک که از دو سازمان مطبوعاتی آن سالها سخن بیش آمده، لازم است در حد کافی از این دو سازمان سخن گفته شود. اما پیش از بحث در این زمینه بایستی گفت که ویژگی اصلی و عمده مطبوعات در دوران مورد نظر (از آغاز سال ۱۳۴۲ تا آغاز اوجگیری انقلاب اسلامی ایران) خاموش ماندن آنهاست - جز در موارد استثنایی گاه به گاهی در برابر یورش همه جانبه غارتگران داخلی و خارجی به ثروتهای عمومی. اما هیاهوی عظیم و جمعی آنان در دفاع از رژیم به منظور رونق بخشیدن به کسب و کار مطبوعاتیان خادم به رژیم بود. در واقع همه مطبوعاتیان خادم به رژیم - اعم از مدیران و کارگزاران و نیز سردبیران و دبیران و نویسندگان و خبرنگاران - امر مطبوعات را به عنوان کسب و کار تلقی می‌کردند و بنابراین هر گروه

جراید کشور در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۹ تا حدودی می‌توانستند برخی مطالب انتقادی را با اجازه خود درج کنند، دولت علم این آزادی نسیم بند را هم گرفت و رسانه‌های گروهی بخصوص مطبوعات دچار سانسور شدید شدند و جو فشار و اختناق بر کشور حاکم گردید.

اسدالله علم پس از معرفی کابینه گفت: «ما آماده‌ایم تا سپربلای اعلیحضرت شویم، خودمان را در راه باقی ماندن سلطنت قربانی کنیم» و از آغاز کار نشان داد که نیاز به هیچ گفتگویی با سازمانها و گروهها و شخصیتهای مخالف ندارد و آماده است هر جنبش و حرکتی را سرکوب و هر صدای مخالف را در نطفه خفه کند و هر روزنامه و مجله حقه را توقیف کند. و در مدت ۲۰ ماه حکومتش بیش از آنچه گفته بود کرد و بحث درباره کارهای خلاف قانون دولت علم خود نیاز به یک مجله چند صد صفحه‌ای دارد. یورش بزرگ به مطبوعات در فروردین سال ۱۳۴۲ به بهانه کم تیراژی روزنامه‌ها روی داد و جهانگیر تفضلی وزیر مشاور و معاون تبلیغات دولت علم به دستور محمدرضا شاه حدود ۷۵ روزنامه و مجله را توقیف کرد. (تصویب نامه مذکور در جلسه ۲۵ اسفند ۱۳۴۱ به تصویب هیأت وزیران رسیده بود.)

صنفي در راسته مطبوعات (اين گروهها عبارت بودند از: ۰۱ مديران و صاحبان امتياز كه به طور عمده كارفرمايان مطبوعاتي بودند؛ ۰۲ كاركنان اداري شامل كارگزاران آگهي و ويزيتورهاي تبليغاتي؛ ۰۳ اعضاي تحريري) سعي وافى داشت كه در اين كسب و كار، سود خصوصي و صنفي خود را به ميزان هرچه بيشتر - و به هر طريق ممكن - تأمين كند و اين ويژگي همان است كه غلامحسين صالحيار در كتاب خود با عنوان چشم انداز جهاني و... ويژگيهاي ايراني مطبوعات منتشر شده از سوي وزارت اطلاعات و جهانگردى از آن به عنوان «حرفه‌اي» شدن ژورناليسم در ايران ياد کرده و نوشته است: «پس از حوادث سال ۱۳۳۲... تب ژورناليسم غير حرفه‌اي پايين افتاد و به دنياي آن بتدريج و در پرتو شرايط تازه كه اصولاً نوعي وحدت كلمه در حركت سياسي به وجود آورد، كاملاً احساس مي‌شد كه محيط جديد نياز چنداني به تنوع و تعداد فراوان در ژورناليسم غير حرفه‌اي سياسي ندارد.»

صالحيار ادامه مي‌دهد: «در سال ۱۳۴۱ ابعاد حركت سياسي و اجتماعي جامعه به دقت مشخص شد. ژورناليسم حرفه‌اي به آن درجه از رشد رسيد كه مسؤوليت اجتماعي خود را در محيط تازه، چه از لحاظ سياسي و چه از نقطه نظرهاي اجتماعي و با توجه به خصلت حرفه‌اي خويش درك كند.»

برداشت سازمانهاي مطبوعاتي از ژورناليسم حرفه‌اي

با توجه به همين ويژگي مطبوعات در دوران مورد نظر است كه سازمانهاي مطبوعاتي اين دوران هم («انجمن مطبوعات» در كسوت كارفرمايان و صاحبان «كسب و كار»، «سنديكاي نويسندگان و خبرنگاران مطبوعات» در مقام مدافعان ژورناليسم حرفه‌اي در مرحله نخست مطالبه كنندگان رفاه هرچه بيشتر) وارد عرصه عمل شدند.^{۱۱} دولتهاي اين دوران كه سرانجام بر اثر كودتاي مطبوعاتي پايان سال ۱۳۴۱ شمسي خود را بكلي از مخمضه ناشي از مطبوعات «غير حرفه‌اي سياسي» و نيز تا حد زيادي از كلنجار رفتن با صاحبان پرتوقع

و آزمند نشرية‌هاي خدام رژيم، آسوده مي‌ديدند، برخورداران باتمام سازمانهاي مطبوعاتي منطبق با برداشت كاسبكارانه و منتهجه از «ژورناليسم حرفه‌اي» بود. و همچنانكه خواهيم ديد در درون اين سازمانهاي مطبوعاتي هم، خاصه در انجمن مطبوعات، كوششها و حتى درگيريهاي تشكيلي، به طور عمده معطوف به همين گونه برداشت از «ژورناليسم حرفه‌اي» بود.

ادامه دارد

پي نويسها:

- ۱- موسوي زاده، زماني همكار نزديك فرخي يزدي در روزنامه طوفان و صاحب امتياز روزنامه‌هاي طرفدار خلق بود. پس از خروج رضاشاه از ايران، از گذشته خود تيري جست و پس از چند سال در خدمت حكومت درآمد و از فعالين حزب دموكرات قوام‌السلطنه بود و در كابينه قوام نيز به سمت وزير دادگستري منصوب شد. دفتر كارش در اين وزارتخانه بعلل مختلف تعطيل بود و غالباً چراغ قرمز بر سر در آن روشن بود. به همين علت به وزير چراغ قرمز معروف شد.
- ۲- پيشتازي در مبارزه عليه فاشيسم راه جمعيت ضدفاشيسم ايران، به عهده داشت؛ روزنامه مردم به صاحب امتياز صفرنوعي و سردبيري عباس نراقی ارگان اين جمعيت بود. سرمقاله‌هاي ضدفاشيسمي اين روزنامه چنان شهرتي پيدا كرد كه روزنامه مردم آن زمان را خوانندگان «مردم ضد فاشيسم» مي‌ناميدند. در همين روزنامه بود كه داستان معروف صادق هدايت به نام «قصه زيربوته» كه نوعي افشاگري هنرمندانه از «فاشيسم» بود چاپ شد. بديهي است كه اين روزنامه در مبارزه عليه ديكتاتوري و افشاگري جنايات دوره رضا شاهي هم شركت فعال داشت. اما در عين حال كه بسياري از نشرية‌هاي ديگر هم بر ضد ديكتاتوري مبارزه مي‌كردند، در صداقت تعداد زيادي از آنها جاي ترديد بود، زيرا ايتان به نام آزادي، عليه آزادي، و در زير لواي استقلال به سود امپرياليسم و استعمارگريه و تازه رسيده، در واقع گندم نمایی و جو فروشي مي‌كردند. قابل ذكر است كه روزنامه مردم از شهريور ۱۳۲۱ با مديريت دكتور رضاردمنش در اختيار حزب توده قرار گرفت.
- ۳- از جمله سبک مطايبه و فكهاي و طنز و كاركاتوري كه نويسندگان دوره‌هاي جديد ناهيد، توفيق، و باباشمل، از پيشكسوتان آن بودند. سبک داستان نويسي به صورت پاورقي هم از همان زمان رواج يافت. نوع عشقي و سكي اين گونه داستانها را حسيبتي مستعان معمول كرد. او از نويسندگان و مترجمان سرشناس اواخر دوران رضاشاهي، و از همكاران و بركنشندگان عباس سمودي كه مدتي هم در دستگاه مطبوعاتي او، مديريه راه زندگي به صاحب امتياز خانم ماه طلعت پسيان بود. پاروقهاي داستاني آنزوم بليسي - جنايي آن را سرهنگ دبيرمش با نوشتن زندگينامه اصغر پروجروي - قاتل دهها پرسروچوان كه چند سال پيش از شهريور ۱۳۲۰ دستگير و محاكمه و به دار آويخته شد - و نوع تاريخي و علمي اين پاروقها را، ديبج‌الله حكيم الهي (منصوري) مترجم و مؤلف صدها كتاب و رساله و پراسبقه‌ترين روزنامه نگار زمان خود، باب روز كرد، و دهها داستان نويس و مترجم مطبوعاتي را هم به راه خود در مطبوعات كشاند.
- ۴- جلال آل احمد در كتاب ۳ مقاله ديگر اين ويژگي را در وراج مطبوعات دهن دريده توصيف مي‌كند و مي‌گويد: «استقبال عمومي از هر مطبوعه‌يي كه هرزه نو فحش مي‌دهد تا سال ۱۳۲۴ نمونه بارز شتاب در گفتم است. انتقادي است كه از سكوت گذشته مي‌كردند و

اين شتاب در تنها مطبوعات را به طرز بي سابقه‌يي گسترده مي‌سازد، بلكه سرسري نوشتن را رواج مي‌دهند، اما واقع امر اين است كه اين ويژگي به طور كامل مربوط به مطبوعاتي بود كه غالباً زير نفوذ و به كمك اين با آن مقام منتقد درباري يا دولتي منتشر مي‌شدند، ولي ظاهراً خود را «مستقل» قلمداد مي‌كردند.

۰۵- در جريان مذاكرات مجلس مربوط به اين لايحه، برخي نمايندگان به توقيف همگاني مطبوعات اعتراض كردند ولي نه از جانب دولت مسوع افتاد و نه از طرف اكثريت پارلمان. جالب اينكه يكي از همين هواداران لايحه علي دشتي نويسنده معروف و مدير روزنامه شفق سرخ بود كه در نطق خود در دومين جلسه گله‌هاي زيادي كرد كه «مطبوعات ما خيلي افسار گسيخته‌اند، و به من نيز فحشهاي زيادي داده‌اند اما او هم نسبت به توقيف همگاني مطبوعات معترض بود و گفت: «وقتي همه روزنامه‌ها را توقيف كردند، من گفتم اولاً دو سه روزنامه را آزاد بگذاريد، مقصود او همان «دو سه روزنامه» هميشه سوانقي الدوله از قبيل روزنامه اطلاعات بود.

۰۶- گفتمني است سيد احمدكسروي پس از بازداشت ركن الدين مختاري رئيس كل شهرياني رضاشاهي، وكالت او را به عهده گرفت. سرنيب مختاري فرد ساده و كوچك نظام ديكتاتوري رضاشاهي نبود، وي خطاهاي عظيم و جنايات بزرگي را در مقام رياست كل شهرياني در سلطنت رضاشاه مرتكب شده بود. او بود كه به دستور رضاشاه، مطبوعات را قلع و قمع و افكار عمومي را خفه كرد و عده‌اي از شخصيتهاي معروف و گروه‌يي آزادپفواه و روشنفكر و تني چند از روزنامه‌نويسان خوشنام را در زندانهاي مخوف شهرياني به قتل رساند. دفاع كسروي به اتفاق يكي ديگر از وكلاي دادگستري از مختاري جنايتكار موجب شد تا او فقط به پنج سال زندان محكوم شود.

۰۷- گفتمني است در كتاب جبهه مطبوعات ضد ديكتاتوري تأليف دكتور كياتوري كه تاريخ تحرير آن ۱۰ مرداد ۱۳۲۷ است، قاتل يا قاتلين از عوامل وابسته به دربار محمدرضا شاه معرفي شده‌اند و آمده است: «عملال ديكتاتوري در شب ۲۲ بهمن ۱۳۲۶ مختر عمده مسعود، مدير روزنامه مرد امروز را در وسط شهر و در مهمترين نقطه تهران بدون پروا متلاشي ساختند و بدين وسيله خواستند بيفهماند كه سرنوشت همه كسانى كه صد در صد به تمايلات ديكتاتور ترانسانه آنها تسليم نشوند همين است.

اما همين دكتور نورالدين كياتوري كه سالها عضو كميته مركزي و هيات اجرائي حزب توده ايران بود و چندي قبل از انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به دبير كلي حزب مذكور انتخاب شده بود، همراه با دكتور حسين جودت عضو كميته مركزي آن حزب، پس از بازداشت در اواخر سال ۱۳۴۱، گفتند كه محمد مسعود مدير روزنامه مرد امروز به دستور حزب توده ايران به قتل رسيده است.

۰۸- گفتمني است در اين دوره ۱۲ ساله (۱۳۲۰-۱۳۲۲) علاوه بر دهها روزنامه و مجله ارگان احزاب و سازمانها و گروههاي مختلف سياسي و مذهبي و چندين نشرية وابسته به سازمانهاي بخش عمومي و خصوصي، نشرية متفرقه هر کدام با شيوه‌هاي مختلف چاپ و منتشر شدند و جالبتر اينكه در اين دوره قريب ۳۲ نشرية طنز و كاريكاتور همين منتشر گرديد.

۰۹- تاريخ تأسيس سنديكاي نويسندگان و خبرنگاران پنجم مه‌ماه ۱۳۴۱ است. نخستين مجمع عمومي آن در آبان ماه همان سال تشكيل شد و تعداد اعضاي آن تا اواخر سال ۱۳۴۱ حدود ۱۷۵ تن بود كه كمتر از يك پنجم اعضاي تحريري مطبوعات در آن زمان بوده است.

- ۱۰- سازمانهاي مطبوعاتي ديگر چون «جامعه مطبوعات نوين»، «انجمن خبرنگاران خارجي»، «كاتون خبرنگاران عكاس»، «كاتون مطبوعات علمي ايران»، «انجمن زنان روزنامه نگار ايران»، «انجمن مديران نشرية‌هاي كشاورزي»، كه در سالهاي دهه ۵۰ تشكيل شدند، به طور عمده آراي جنبه شريفاتي بودند و براي زرق و برق بخشدن به بليغات بين المللي امريكازده دربار محمدرضا شاه پهلوي فعاليت داشتند، البته لازم به ياد آوري است كه چند جمعيت گروه مطبوعاتي از جمله: اتحاديه مطبوعاتيهاي مركز در شرف تأسيس، جبهه آزادي مطبوعات، جبهه مطبوعات متفق، جامعه مطبوعات نوين، جمعيت روزنامه نگاران دمكراتيک، خانه مطبوعات ايران و... كه در دهه‌هاي ۲۰، ۳۰، ۴۰ يا در شرف تأسيس بودند و يا مدتي فعاليت داشتند كه مشخصات كامل همه آنها، به اضافه اطلاعاتي درباره سنديكاي كاركنان اداري و سايل ارتباط جمعي و سنديكاي كارگران چاپخانه و... از شهريور ۱۳۲۰ تا به اين سوي، در تاريخ مطبوعات ايران، تأليف نويسنده اين سطور آمده است.
- ۱۱- سيري در مطبوعات ايران. ص ۱۳۶.